



پژوهشکده سیاست پژوهی و مطالعات راهبردی حکمت
گروه سیاست پژوهی اجتماعی و فرهنگی

حکمت‌هایی مبنایی و سیاست‌هایی مؤثر در سلامت جامعه از نظر پوشش

کارگروه سیاست پژوهی فرهنگ عمومی

شهریور ۱۴۰۲

چکیده

بی‌گمان، یکی از مسئله‌های اکنون جامعه‌ی ما درباره‌ی «پوشش» است که بمسائلی دیگر (از وجوهی مهم‌تر) «طریقت» دارد و البته، صورت‌بندی آن دشوار و بررسی‌اش نیازمند بحث‌هایی بنیادین است. نوشتار «حکمت‌هایی مبنایی و سیاست‌هایی مؤثر در سلامت جامعه از نظر پوشش» که در پی می‌آید، «اشارات و تنبیهات»ی است که می‌کوشد نقشه‌ای را مبتنی بر برخی مبادی تصویری و تصدیقی این حوزه ارائه دهد و با طرح برخی موضوعات کلیشه‌زدا، راهی را در سیاست‌پژوهی پوشش بگشاید.

این نوشتار که نظامی «تکون»ی دارد و بعمد، سامانی منطقی-فلسفی نیافته، پیش‌نهاد می‌دهد که «حجاب‌گریزی بالطبع» انسان در ظرف «محوریت تعبد در دین» مفروض سیاست‌گذاری‌ها و «حجاب/ستر شرعی» چشم‌انداز آن‌ها و مراتبی از «بهبود پوشش» اهداف‌شان قرار گیرد و سیاست‌گذاری در این حوزه با لحاظ «نسبیت» مبتنی بر گونه‌شناسی ذی‌نفعان انجام پذیرد.

در این نوشتار نظامی اجمالی از «تعلیم» و «موعظه» بلکه «دعوت» مقدم بر «تعزیر» معطوف بگذشته و «امر بمعروف و نهی از منکر» ناظر بآینده اشاره می‌شود و بطور ویژه، ضرورت «قلع/حسم ماده‌ی فساد» بعنوان کارآمدترین و کم‌آسیب‌ترین ابرقاعده بلکه کلان‌سیاست در این حوزه (با سیاست‌هایی در «صنعت مد» و «اقتصاد پوشش») در کنار لزوم تحصیل شروط امر بمعروف و نهی از منکر (بویژه علو اجتماعی) شناسانده می‌شود.

این پژوهش «تناصح» (خیرخواهی متقابل) مردم را دلیل یا علت «سرمایه‌ی اجتماعی» می‌داند و فعالیت‌های مردمی را در بهبود پوشش بسیار مؤثر بلکه لازم می‌شمارد و بضرورت «نصح» حکومت برای مردم و لزوم اظهار آن می‌پردازد و احساس مثبت مردم درباره‌ی نصح حکومت را (در کنار احساس اصالت و کفایت حکومت)، زمینه‌ی اصلی مشروعیت اقدامات حکومت در حوزه‌ی پوشش و تأثیرات مثبت آن در جامعه می‌داند.

این بیانیه باور دارد که «مرکز ثقل» سیاست‌های پوشش/حجاب باید خود محجبه‌ها (که بنحوی در فشارند)، باشد و ضروری‌ست در «حمایت» و «تقویت» محجبه‌ها بمتابه‌ی مهم‌ترین مبلغان (بیش‌تر داعیان بی‌کلام) پوشش مناسب کوشید و آن‌ها را در «ارتقا»ی آگاهی‌ها در این‌باره (بویژه ترقی از عادت‌ها) و یافتن «اعتبار» و منزلت اجتماعی لازم برای تأثیرگذاری یاری رساند.

در این پژوهش، جزئیاتی فراوان لابلای کلیات یادشده آمده که نیازمند مطالعه‌ی موشکافانه است. پژوهشکده‌ی حکمت از آرا و نظرات گوناگون درباره‌ی این بیانیه استقبال می‌کند.

فهرست

- ۱..... سرآغاز
- ۶..... فرض انسان بمتابهی «حیوان بالطبع پوشش /حجاب گریز» در پژوهش و سیاست گذاری پوشش
- ۸..... دسته‌های مخالف حجاب الزامی و ضرورت ملاحظه‌ی این گوناگونی در سیاست گذاری
- ۱۰..... محجبه‌ها بمتابهی مرکز ثقل مداخله‌ها و سیاست‌های پوشش در کشور
- ۱۲..... تقدم تعليم و موعظه بلکه دعوت بر تعزیر و امر بمعروف ونهی ازمنکر در موضوع پوشش
- ۱۴..... «نصح» بمتابهی تکلیف بنیادین حکومت و ضرورت (سیاست بایسته‌ی) «اظهار» آن
- ۱۶..... بایستگی رفق و مدارا بمتابهی نمونه‌های برین نصح در جامعه
- ۱۸..... احساس نصح زمینه‌ساز کاهش اختیاری بدپوششی و مشروعیت بخش مقابله‌ی سخت با آن
- ۱۸..... رفق و مدارا زمینه‌ساز تربیت جامعه و فرهنگ‌سازی درباره‌ی پوشش سالم مناسب
- ۲۰..... ضرورت رعایت اعتدال (حد وسط) و پرهیز از تفریط عادی شدن و افراط اضطراب
- ۲۱..... ضرورت حسم/قلع ماده/زمینه‌های فساد در جامعه
- ۲۵..... سیاست‌هایی برای کاهش/زدایش زمینه‌های فساد پوششی (بدپوششی) در کشور
- ۲۷..... سرانجام

سر آغاز

نیازمند بررسی است که آیا می‌توان مسئله‌ی بدپوششی و بی‌حجابی امروز را «نشانگان» مسئله‌ی ژرف‌تر کاهش باورهای ملی^۱ که ترکیبی از دین (بویژه دین اسلام و بخصوص مذهب تشیع) و شاکله‌های فرهنگی قوم-سرزمینی است^۲، دانست^۳. هرچند این مدعا را باید موشکافانه پژوهید؛ اما گواهانی آن را بطور ظنی تأیید می‌کند. اگر چنین باشد، مسئله‌ی پوشش/حجاب را در یک نظام اندیشه-فرهنگی باید دید، برسید و حل کرد. هرچند بسیاری گفته‌اند که احکام تابع مصالح و مفاسد در متعلق‌شان است (الأحكام تابعة للمصالح والمفاسد) که «فیه تأمل»^۴، باید دانست که دست یافتن (رسیدن) بعلت‌های احکام جز از راه «وحي» شدنی نیست؛ از این رو قرآن می‌فرماید: «وعلمک ما لم تکن تعلم/ويعلمکم ما لم تکنوا تعلمون» و آن‌چه دریافتنی است، تنها ادله‌ی احکام و حکمت‌های آن‌هاست و چنان‌که از لفظ دین بمعنای «انقیاد» نیز آشکارست، بنیاد دین «تعبد» است^۵ که بطلان «قیاس» نیز آن را می‌نمایاند^۶ (إن دین الله لا یصاب بالعقول الناقصة والآراء الباطلة والمقاییس الفاسدة ولا یصاب إلا بالتسلیم...؛ پس دین در هیچ جامعه‌ای پانمی‌گیرد و جانمی‌افتد، مگر آن‌که «روحیه‌ی تعبد» در آن جامعه افزایش یابد و نهادینه شود.

^۱ در این باره وجوه خودآگاه و جهات ناخودآگاه هست که باید کاوش شوند؛ اما باید توجه داشت که زدایش شاکله‌های تاریخی آسان و تند نیست.

^۲ برخی «ملیت» را در برابر «دین/مذهب» می‌نهند و از تعبیری مانند «ملی-مذهبی» نیز بهره می‌برند؛ اما باید دانست که ملیت بنحوی دربردارنده‌ی دین/مذهب نیز هست. یک پرسش بسیار بنیادین که پژوهش‌گران بدان بسیار پرداخته‌اند و شاید بتوان گفت که پاسخی در خود نیافته‌اند، این است که ایرانیت چیست و عامل/عوامل وحدت جامعه‌ی ایرانی (ایران فرهنگی/تاریخی/بزرگ در برابر ایران سیاسی (کشور ایران) و ایران جغرافیایی (فلات/نجد ایران)) در طول تاریخ کدام است!

^۳ برخی در بوق و کرنا می‌کنند که حجاب پدیده‌ای تمدنی و فارق بنیادین تمدن غرب و در پیش‌غرب‌گرایی/زدگی و تمدن و تمدن اسلامی-ایرانی بلکه مایز اصلی میان مدرنیت/تجدد و سنت است؛ ولی این دو مدعا از جوهری، محل تأمل بلکه اشکال است. ^۴ باید دانست که مصالح و مفاسد می‌تواند در نفس احکام باشد که در کتاب‌های فنی بدان‌ها گاه احکام امتحانی و حتا تأدیبی گویند.

^۵ در بحث از اصول دین، ایمان بنوت و نبی مستلزم ایمان ب«کل ما جاء به النبی» است.

^۶ باید دانست که نزد بسیاری از عالمان، اعتقاد باصول دین باید مبتنی بر «یقین تحقیقی» (مبتنی بر ادله‌ی تفصیلی عقلی) باشد و در اصول دین «تقلید» معتبر/جایز نیست و نزد برخی دیگر (مانند مقدس اردبیلی و ابن ابی‌جمهور احسائی)، هرچند یقین تقلیدی در اصول دین نیز کافی است؛ اما بیافتن و بدست آوردن یقین تحقیقی در صورت امکان، سفارش فراوان شده است.

هرچند عقل از ادله‌ی چهارگانه‌ی احکام در کتاب‌های اصول فقه^۷ است و نیز قاعده‌ی مشهور «ملازمه‌ی عقل و شرع»^۸ از گذشته محل بحث بوده و هم‌چنین «مقاصد الشریعه»^۹ یا فقه مقاصدی مطرح نظر و از «علل الشرائع» سخن می‌رفته؛ اما از ظرف مواجهه‌ی جهان اسلام با تجدد، بخاطر ادعای «روشن‌گری/روشنی‌یابی»^{۱۰} و «عقلانیت»^{۱۱} ویژه‌ی تجدد و بنحوی «انحصار حجیت» در آن و اعتبار صرف علم بنحوی اثباتی^{۱۲}، در توجیه/تبیین عقلانی و علمی احکام شریعت بسیار (بلکه بنحوی کاریکاتوری) تلاش شده که برای دین/شریعت آسیب‌زا بوده است (مُحِقّ الدین). حکم ستر/حجاب (پوشش اسلامی) نیز مستثنا نیست و این وضع را در رساله‌های پیش از مشروطه^{۱۳} (رسائل حجابیه) تا کتاب‌ها و مقالات کنونی می‌توان رصد کرد.

اگرچه نشاید از حکمت‌های احتمالی احکام غافل بود؛ اما نباید آن‌ها را اساس پنداشت و التزام و عمل بشریعت را مشروط بفهم علت‌های احکام کرد بلکه باید تعبد و تسلیم را بمتابه‌ی روح شریعت محور گذاشت و حولش بحکمت‌های احتمالی نیز محققانه و دقیقانه پرداخت و در سیاست‌گذاری پوشش/حجاب نیز این مهم را باید ملاحظه کرد.

گفتنی است که هرچند «مماثلت تام/کامل» در تاریخ نیست؛ ولی «ناقص»ش فراوان یافت می‌شود و با لحاظ «مابه‌التفاوت/الاختلاف»ها (فارق‌ها و مبعدها) می‌توان بطور ظنی (بلکه با مسامحه‌ی عقلی و دقت عرفی)، «قیاس» کرد و احکام تاریخی را فی‌الجمله، از یک مثال بدیگری سریان/تسری داد و بلکه بسنت‌های تاریخی دست یافت و دست کم، از تاریخ «الهام» گرفت. با بررسی حجاب پیش از «انقلاب ۵۷» و پس از آن، می‌توان دریافت انقلابی

^۷ در کنار کتاب، سنت و اجماع

^۸ «کل ما حکم به العقل حکم به الشرع و کل ما حکم به الشرع حکم به العقل»

^۹ بطور ویژه در «الموافقات» شاطبی باید آن را جستجو کرد.

^{۱۰} درباره‌ی «روشن‌گری/روشن‌نگری» (Enlightenment) سخن درازست که این نوشتار گنجایش آن را ندارد و شایسته

است که دست کم برساله‌ی ایمانوئل کانت در پاسخ پرسش «روشن‌گری چیست؟!» که چند ترجمه بفارسی دارد، رجوع شود.

^{۱۱} جا دارد درباره‌ی «عقلانیت» و گونه‌های آن باآثار ماکس وبر رجوع شود.

^{۱۲} بررسی چیستی «علم اثباتی» را می‌توان از آثار اصحاب دائرةالمعارف آغاز کرد؛ اما بیش‌تر آن را باید نزد آگوست کنت

سراغ گرفت و سپس در آثار فیلسوفان تحلیلی جستجو کرد.

^{۱۳} بررسی تاریخی وضع پوشش در ایران بویژه از زمان مواجهه با تجدد (دوران ناصری و سپس مشروطه) و بدعت کشف

حجاب (پهلوی اول (هرچند آن را تا اعلام قیامت حسن علی ذکرة السلام اسماعیلی می‌توان پی گرفت)) برای فهم وضع موجود و پیش از هر گونه سیاست‌گذاری ضروری است.

که مسئله‌اش (بلکه مسئله‌ی محوری‌اش) «طاغوت» بوده و حجاب یا بطور مستقیم و صریح (واضح و متمایز) مسئله‌اش نبوده یا در حاشیه بلکه ضمنی بوده (اسلام)^{۱۴}، این چنین وضع حجاب را (دست کم بصورت هیجانی!) نیز دگرگون کرده است. بهبود یا دگرگونی وضع حجاب در امروز جامعه نیز از عهده‌ی چند بلکه چندده نهاد/سازمان با چند(ده) سیاست و برنامه برنمی‌آید و گویا نیازمند «تحول»ی ست «بنیادین» و فراگیر از دل جامعه و «مردم» که موضوعش بطور مستقیم حجاب نیست؛ ولی با این تحول، حجاب نیز بهبود می‌یابد یا دگرگون می‌شود.

بطور ویژه از «دهه‌ی گذشته»، پژوهش‌هایی چند در نهادهای گوناگون کشور درباره‌ی حجاب و گزارش‌هایی در این باره آماده و منتشر شده^{۱۵} که نیازمند بررسی نقادانه‌ی تفصیلی‌اند^{۱۶}؛ ولی آنچه با مطالعه‌ی اجمالی آنان بدست می‌آید، جدا از بحث‌های تکراری فراوان در آنها، نبود «صورت‌بندی دقیق، معتبر و جامع» از مسئله و نیز نداشتن «مبانی منقح، معین و مصرح» است؛ البته، دست‌یابی بدین دو بسادگی نیست و هیچ پژوهشی نمی‌تواند مدعی آن شود؛ ولی جا دارد بدان دو در پژوهش‌ها نزدیک شد و این پژوهش آهنگ آن را دارد. گفتنی‌ست که پس از اعتراضات-اغتشاشات سال ۱۴۰۱ با شعار «زن، زندگی، آزادی»^{۱۷} این مسئله نیازمند کاوش و بررسی نوست؛ زیرا ابعادی نو از آن ظاهر یا حادث شده است و البته، بسیاری کند یا تند، بدان می‌پردازند.

همه اکنون می‌دانند که «حجاب [داری/مندی]-بی‌حجابی»^{۱۸} (بلکه کمیت و کیفیت پوشش!) در کشور یک «مسئله» است و حتا آن برای بی‌حجابان نیز چنین است؛ زیرا آنان هم‌چنان با مانع «تبصره‌ی ماده‌ی ۶۳۸ قانون مجازات اسلامی» هرچند بتقریب، اکنون اجرا نمی‌شود، روبرو هستند؛ از این رو این مسئله را گوناگون می‌توان

^{۱۴} گاه بنظر می‌رسد که آزادی در رعایت حجاب شرعی (نه آزادی در پوشش و بدپوششی)، از وعده‌های ضمنی و تلویحی انقلاب ۵۷ بوده؛ یعنی حجاب اکراه/الزامی در نظرها نبوده است ((تبصره‌ی) حجاب اکراه/الزامی در سال ۶۲ مصوب شده است)؛ چنان که از سخنان برخی بزرگان انقلاب و نیز ذهنیت برخی از مردمی که بجمهوری اسلامی رأی داده‌اند، پیداست.

^{۱۵} برخی حاصل نشست‌های تخصصی است.

^{۱۶} بویژه از سال ۱۳۹۶ و با پدیدار «دختران خیابان انقلاب» که نقطه‌ی عطفی درباره‌ی حجاب و حجاب الزامی/اکراهی در کشور بود، مسئله‌ی حجاب/پوشش هرچند شعارگونه، در دستور کار بسیاری از نهادها قرار گرفت.

^{۱۷} مقوله‌ی موسوم با «گشت ارشاد» هرچند پیشینه‌ای کم‌تر از دو دهه دارد؛ اما در چندسال اخیر بسیار حساسیت‌برانگیز شده بود و رخداد اعتراضی-اغتشاشی سال ۱۴۰۱ نیز از آن (بهانه‌ی مرگ مهسا امینی) آغاز شد و ریشه گرفت.

^{۱۸} تعابیری مانند کم‌حجابی، بدحجابی، شل‌حجابی و ... از وجوه گوناگون جای موشکافی و بررسی دارد. نیز عبارتهایی مانند «محبوب بودن/نبودن//محبوبیت داشتن/نداشتن» در فرهنگ و ادب‌مان شایسته‌ی پژوهش است.

«صورت‌بندی» کرد؛ اما برای صورت‌بندی موشکافانه و درخور در حوزه‌ی حجاب که چنان‌که اشاره شد، سدافسوس با وجود پژوهش‌ها و گزارش‌های گوناگون هنوز بدرستی انجام نشده، جا دارد جایگاه حجاب در «جمهوری اسلامی» تبیین شود. می‌توان اجمالی و صریح گفت: «الزام/اکراه حجاب در جمهوری اسلامی بیش از یک حکم جزئی شرعی فقهی است بلکه «نماد»ی سیاسی است^{۱۹} که با «کیان»^{۲۰} جمهوری اسلامی طریقت دارد و بنحوی خط مقدم مبارزه با مخالفان است»^{۲۱}؛ از این رو ابعادی فراوان و ذی‌نفعانی بسیار دارد؛ اما باید دانست که وضع بی‌حجابی در ایران کنونی دو گونه است:

۱. وضع طبیعی-تاریخی که جهانی^{۲۲} بلکه غریزی است و از «مشروطه» بدین سو در ایران ادامه یافته و با افزایش ارتباطات و تعاملات جهانی افزوده می‌شود.

۲. وضع مصنوعی که پیامد سیاست‌های دشمنان جمهوری اسلامی بلکه ایران اسلامی و حتا ایران فرهنگی-تاریخی است.^{۲۳}

آشکارا، «شدت» بی‌حجابی و شیب تند آن بیان وضع مصنوعی است و این گونه با جایگاه حجاب نزد جمهوری اسلامی مرتبط است.

^{۱۹} مانند حقوق متعلق به «انرژی هسته‌ای»!

^{۲۰} برخی می‌گویند: «جمهوری اسلامی خود را با حجاب تعریف می‌کند و هویتش را بحجاب فروکاسته (تقلیل داده) است» و از تعبیری مانند «حیثیت/ناموسی» بودن حجاب برای جمهوری اسلامی بهره می‌رود و برخی باور دارند که با کم‌رنگ شدن (یا بتعبیری دیگر، نامستقیم/مباشر) «پیوند» حجاب/پوشش با جمهوری اسلامی هم وضع پوشش بهتر می‌شود و هم جمهوری اسلامی کم‌تر هزینه می‌دهد؛ زیرا مبارزه علیه جمهوری اسلامی با ابزار حجاب کاسته می‌شود و دشمنان محمل حجاب را برای بهره‌برداری علیه جمهوری اسلامی بنحوی از دست می‌دهند.

^{۲۱} باید دانست که اسلام احکامی بسیار دارد که می‌توان میان‌شان اولویت‌بندی کرد و آنان را در یک «نظام» گذاشت و چنان‌که بسیاری گفته‌اند، احکامی مهم‌تر و پراولویت‌تر از حجاب هست (مانند وفای بعهد، امانت‌داری و صدق (راست‌گویی و راست‌کاری)) که بدان کم‌تر توجه شده و کم‌تر اهتمام می‌شود و جا دارد در کنار حجاب/پوشش بدان‌ها نیز پرداخت. برخی گله‌منداند که مقولاتی مانند امر بمعروف و نهی از منکر بنحوی در حجاب منحصر شده و بویژه مفاسد اقتصادی و سیاسی را چندان دربر نمی‌گیرد.

^{۲۲} روندی جهانی است و همه‌ی کشورها گرفتار آن‌اند.

^{۲۳} وضع مصنوعی عامل‌هایی دیگر نیز دارد؛ از جمله سیاست‌های نادرست/بجای داخلی و کنش/رفتارهای نامناسب (و گاه افراطی) درونی که بسیار جای بررسی و موشکافی دارد.

این نوشتار کوتاه می‌کوشد با اشاره ب برخی مبانی موضوع ستر/پوشش و بیان برخی ملاحظات در این باره (و نحوی تولید ادبیات برای این حوزه)، بینش/روی‌کردی شایسته رهنمون شود و سیاست‌هایی کارا و سودمندی را پیش‌نهاد و از سیاست‌هایی زیان‌بار پرهیز دهد.^{۲۴} و نیز زمینه‌ساز و هدایت‌گر پژوهش‌ها و سیاست‌پژوهی‌های ضروری در این حوزه/موضوع شود.^{۲۵}

^{۲۴} برای نمونه سیاست نامستند، نامعتبر و ناموجه (بدون تحقیق) افزایش دانشگاه‌های «تک‌جنسیتی» که از زبان برخی این روزها طرح شده (البته، پیش‌تر نیز بیان شده است)، بجا نیست و بتعبیری، بدسیاست است؛ زیرا این دانشگاه است که از وجوه گوناگون «طرف»ی بسیار مناسب برای تربیت افراد در روابط سالم میان دو جنس است و با تک‌جنسیتی شدن، این زمینه‌ی بی‌مانند نابود می‌شود و باید پرسید: کجا (بطور نسبی)، امکان و ظرفیت فرهنگ‌سازی (و حتا نظارت) برای تعاملات سالم میان دو جنس را (باندازه‌ی دانشگاه) دارد؟! بویژه توجه کنید که این دو جنس در جای‌جای این جامعه ناگزیر از ارتباط و تعامل‌اند و باید در جایی برای این ارتباط/تعامل بطور مناسب آماده شوند. از سوی دیگر، ظرف دانشگاه زمینه‌ای بسیار ارزنده برای «ازدواج موفق» و تشکیل خانواده است که باید از آن بخوبی بهره برد. این دست بدسیاست‌گذاری‌ها ب«پاک کردن» صورت مسئله مانند تر/شبه است و شاید بتوان آن را از وجوهی «سیاست انزوا[ء]/انتزاع از جامعه» نیز نامید که مانع تربیت/فرهنگ‌سازی در جامعه است (از گذشته «فضیلت» (بطور کلی اخلاق) مبتنی بر «تمدن» (اجتماع مدنی) بوده!). این موضوع/مسئله ابعدادی بسیار و وجوهی فراوان دارد و سخن در این باره درازست.

^{۲۵} آشکارا، بسیار جای نقادی‌ست و سدافسوس نشانه‌ی روی‌کرد و بینشی نامناسب در حوزه‌ی پوشش (و ماندش) است که نخستین (و تنها) اقدام (جدی) در موضوع پوشش/حجاب در کشور پس از اعتراضات-اغتشاشات ۱۴۰۱، ارائه‌ی لایحه‌ی حقوقی-قضائی از سوی قوه‌ی قضائیه است.

فرض انسان بمثابهی «حیوان بالطبع پوشش/حجاب‌گریز» در پژوهش و سیاست‌گذاری پوشش^{۲۶}

پیش از هر چیز^{۲۷}، درباره‌ی «حجاب/پوشش»^{۲۸} باید بررسی‌د^{۲۹}: آیا انسان «بالطبع حجاب‌گرا»ست^{۳۰}؛^{۳۱} یعنی «بالطبع اولی» پوشش/حجاب (صرف نظر از مقدار و حدودش!) می‌گراید^{۳۲} یا آن‌که چنین نیست بلکه او «بالطبع

^{۲۶} یکی از اشکالات سیاست‌پژوهی/گذاری‌های متعارف آن است که مبانی سیاست‌ها معین، منقح و مصرح نیست و گاه سیاست‌ها مبتنی بر نظام اندیشه‌ای خودسازگار بنا نشده‌اند؛ ولی این نوشتار می‌کوشد برخی فرض‌های اشاره کند بلکه برخی فرض‌ها را در کار سیاست‌پژوهی حجاب پیش می‌نهد.

^{۲۷} این دست پرسش‌های بنیادین از طبیعت/طبع انسان درحقیقت، «انسان‌شناسی»ست که لازمه‌ی پژوهش‌های تاریخی-اجتماعی و در نتیجه از لوازم سیاست‌گذاری برای جوامع انسانی‌ست.

^{۲۸} تعریف معتبر حجاب نیازمند پژوهش است؛ اما آن (پوشش) را می‌توان بطور اجمالی، با توجه بآیه‌ی «یا بنی آدم قد أنزلنا علیکم لباسا یواری سوءاتکم وریشا» (اعراف: ۲۶)، پوششی که اندام/زشتی/شرم‌گاه‌های (بررسی «سوءاتکم» بویژه در سنجش «سوءه» در «کیف یواری سوءه آخیه ... فأواری سوءه آخی» (مائده: ۳۱) نیازمند مجالی دیگرست!) انسان را پنهان می‌کند (می‌پوشاند)، شناساند. در این آیه «ریشا» (زیور/مایه‌ی زیبایی) نیز آمده که باید پرسید: آیا صرف پوشاندن زشتی‌ها زیورست (پوشاندن فی/بنفسه، مستلزم زیورست!) یا این زیور افزون بر آن است؟! نیازمند بررسی‌ست؛ اما برخی پوشاندگی را در پوشش زیرین و زیورانگی را در پوشش روین دانسته‌اند (بتفسیر و ترجمه‌ی قرآن صادقی تهرانی رجوع شود!). گفتنی‌ست که این نوشتار می‌کوشد بجای واژه‌ی دینی متأخر حجاب، واژه‌ی عرفی پوشش را بیش تر بکار برد؛ البته، در فقه (ابواب صلوئه و نکاح) و اخبار (الستر و ضده التبرج/جنود العقل والجهل) «ستر» آمده و در قرآن «لباس» (خمار/خمرهن) و جلباب (جلا بیهن) جای خود را دارد! طرح شده است (شایسته‌ی بررسی تاریخی‌ست که لفظ حجاب از کی و در چه زمینه‌هایی این چنین جا باز کرده و رایج شده است).

^{۲۹} بسیار لفظ حجاب در کنار واژه‌ی «عفاف» بکار می‌رود و این دو بهم عطف می‌شوند («عفاف و حجاب» یا «حجاب و عفاف»); ولی نسبت/ارتباط این دو با یک‌دیگر هنوز کاویده نشده و نیازمند پژوهش است. در این نوشتار سخن از حجاب بلکه پوشش است و از عفاف بویژه بخاطر پیچیدگی‌هایش سخنی نرفته است. «عفاف/عفت» را باید کاوید و چیستی‌اش را بررسی‌د؛ اما آشکارا، این واژه‌ی ارج‌مند در فارسی بویژه میان مردم تقلیل/اختصاص یافته و بمصادقی از آن که «جنسی»ست، (منصرف بلکه) منحصر شده؛ چنان‌که گویی از معنای اصلی‌اش در لغت عربی (هو حفظ النفس عن تما یلاته وشهواته النفسانیة/مصطفوی)، قرآن و حکمت عملی/اخلاق نقل شده (و آن معنا متروک) است. کلیدواژه‌ی «شهوت» در نسبت آن نیز چنین بلازده است (البته، در بنای «اشتها[ء]» چنین نیست) و در فارسی بویژه نزد مردم، در «جنسی» منحصر شده (سدافسوس واژه‌ی پربهای «حیا[ء]» نیز چنین شده است)؛ ولی در زبان تازی چنین نیست (هو الرغبة الشدیدة من النفس الی شیء یلائمه /مصطفوی (این قید «یلائمه» بسیار تأمل‌برانگیزست و با مقوله‌ی «طبع اولی» که اشاره شد، مرتبط است)) و در قرآن و اخلاق عام است؛ چنان‌که حسن و قبیح دارد («لکم فیها ما تشتهی أنفسکم» و «واتبعوا الشهوات فسوف یلقون غیا»). «ع ف ف» که واژه‌ای‌ست قرآنی («یحسبهم الجاهل أغنیاء من التعفف» و «ومن کان غنیا فلیستعفف»)، در سیاست نفس یا تهذیب اخلاق جهان اسلام، یکی از اجناس عالی چهارگانه‌ی «فضیلت»

حجاب‌گریز»^{۳۳}؛ بدین معنا که بطبع اولی از حجاب می‌گریزد (آن را نمی‌پذیرد و نمی‌خواهد بلکه از آن می‌پرهیزد) و «میل/گرایش» بی‌حجابی/«انکشاف»/«تجمل»/«تبرج» دارد!^{۳۴}؟ پاسخ بدین پرسش ساده نیست و نیازمند بررسی ژرف است؛ اما هر دوی این‌ها گوینده/قائل (هرچند تلویحی/ضمنی) دارد و بر هر یک از این دو ادله‌ای است که شاید کسی بگوید: آن‌ها «جدلی‌الطرفین» اند (تکافؤ ادله). اگر دومی است، گرایش بحجاب، صرف نظر از «حدود» آن، از «طبع ثانوی» است و «اعتبار»/برساخته‌ی (بعدالاجتماعی) «عقلانیت» (عقل یا عقلانیت) و «وحيانیت/وحی» و پیامد «تأدیب/تربیت» (فرهنگ) است؛ ولی اگر اولی است، حجاب‌گریز/ستیزی خلاف طبع اولی و در نتیجه، ثانوی با «تسخیر» بلکه شاید نحوی «قسر» است. اگر چه چنان‌که اشاره شد، پاسخ بدین پرسش انسان‌شناسانه متعسر بلکه شاید متعذر است؛ اما باید یک‌طرف را «اختیار» کرد و «مفروض» گرفت. بنظر می‌رسد

است. مسکویه رازی آن را «فضیلة الجزء الشهوانی» و اعتدال نفس بهیمی و انقیادش بنفس ناطقه/عاقله می‌شناساند و ظهور/تحققش در انسان را با «بکارگیری شهوات برپایه‌ی اندیشه/باور خردمندانه‌ی درست» می‌داند (آشکارا، در این نگاه شهوت سرکوب نمی‌شود بلکه عقل آن را رهبری می‌کند) تا انسان بنده و فرمان‌بر شهوات نشود و آزاد/حر بماند (وَأما العفة فهي فضیلة الجزء الشهوانی و ظهور هذه الفضیلة فی الإنسان یكون أن یصرف شهواته بحسب الرأی أعتی أن یوافق التمییز الصحیح حتی لا ینقاد لها ویصیر بذلک حرا غیر متعبد لشیء من شهواته). تاریخ این تقلیل و انحصار و چرایی‌های آن نیازمند بررسی است؛ ولی گویا باید سیاستی چید و گزید تا در فارسی رایج، این دو واژه‌ی مهم پرمعنا آشنایی‌زدایانه، در معنای قرآنی و اخلاقی‌شان بکار روند که حلال بسیاری از مشکلات و مسائل است؛ چنان‌که این انحصار دو واژه را از «کارکرد»ش انداخته است.

^{۳۰} در این باره بویژه آیه‌ی مبارک «فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتَ لَهَا سُوءَ أَلْمَامِهَا وَطَفِقَا يَخْضِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى» (طه: ۱۲۱) را گواه می‌آورند که نقدپذیر است.

^{۳۱} باید دانست که انسان گاه پوشش را برای آراستگی می‌خواهد و نیز گاه آن را برای نگهداری خود در برابر سرما و گرما/آفتاب و پیش‌گیری از آسیب‌های محیطی می‌پذیرد؛ ولی سخن این نوشتار در این باره نیست.

^{۳۲} پیش‌تر در مباحث سیاست‌پژوهی شفافیت و تعاون/تعاونی این سبک پرسش تبیین شد که انسان «شفافیت‌گریز بالطبع» است و نیز «تعاون‌گرا بالطبع» نیست؛ زیرا «مستخدم بالطبع» است.

^{۳۳} برای دریافت طبع اولی جا دارد جانوران/حیوانات (بویژه انسان‌نماها) رفتارشناسی شوند و انسان با آنان سنجیده شود و نیز رفتارشناسی اقوام/قبایل «بدوی» و هم‌چنین نوزاد/کودکان بپردازند.

^{۳۴} در این باره بطور ویژه میل با «تبرج/تجمل» نزد نزدیکان (محارم) بلکه در خلوت را دلیل می‌آورند و این که نمی‌تواند طبع اولی در زمان و مکان (در اوضاع مختلف)، گوناگون باشد و نیز بطبیعت/فطرت «حب فعلی براحه» (تغالب فطریات در این باره نیازمند بررسی است) انسان استدلال می‌کنند (با «شرحات البحار» و «شذرات المعارف» شاه‌آبادی رجوع شود!) و بویژه مفهوم «دین» (انقیاد) و «تکلیف» (از کلفت) را نیز ملاحظه می‌کنند.

در ایران تا کنون (هرچند گاه ناخودآگاهانه)، اولی فرض شده و مبتنی بر آن سیاست گذارده، راهبرد داده و برنامه ریخته شده است؛ ولی جا دارد یک «انقلاب کوپرنیکی» بلکه کانتی^{۳۵} رخ دهد و دومی صرف نظر از آن که واقع کدام است، مبنا قرار گیرد و فرض شود. بتعبیری، بدبینانه‌ترین بلکه بدترین حالت یا «کف/ته ماجرا» اختیار و برپایه‌ی آن تدبیر/سیاست شود. این انقلاب «لنگر»^{۳۶} ذهن را رها/پاره می‌کند (لنگر برداشتن در برابر لنگر انداختن) و قفلش را می‌گشاید («وابستگی بمسیر» را می‌کاهد^{۳۷}) و کلیشه‌ها را می‌زداید و «بت‌های ذهنی»^{۳۸} را می‌شکند؛ چراکه در حالت اول، ذهن گرفتار «استبعاد» بلکه انکار^{۳۹} و نیز دچار گیجی بلکه بهت‌زدگی است^{۴۰}.

دسته‌های مخالف حجاب الزامی و ضرورت ملاحظه‌ی این گوناگونی در سیاست‌گذاری

بی‌گمان، «گونه‌شناسی» در هر پژوهشی ضروری است و بویژه سیاست‌پژوه باید در مسئله‌ی در دستور کارش ذی‌نفع/حقان یا بتعبیری بازی‌گران آن را دسته‌بندی کند و «نسبیت سیاستی» را رعایت نماید. صرف نظر از زنانی که محجبه‌اند و موافق حجاب الزامی/اکراهی نیز هستند، در نسبت/موضوع حجاب (بلکه پوشش) و الزام/اکراه بدان، زنان در دسته‌های زیر بخش می‌شوند:

^{۳۵} «انقلاب کوپرنیکی» که عبارتش ریشه در عبارت ایمانوئل کانت در ویراست دوم درآمد کتاب «سنجش خرد ناب» او دارد، بدین اشاره دارد که در بن‌بست علم هیأت/نجوم و ناتوانی یا ناکارآمدی هیأت بطلمیوسی، نیکولاس کوپرنیک با دگرگونی چارچوب مرجع از زمین بخورشید و فرض خورشیدمرکزی، پنجره‌ای گشود و دری باز کرد تا مسئله‌های لاینحل هیأت حل شود و کانت نیز با الهام از آن، انقلابی در نسبت و مطابقت ذهن و عین در فلسفه ایجاد کرد که بنام او ماندگارست. گویی هر جا دانش دچار بن‌بست می‌شود، رهایی در یک انقلاب از این دست است (بویراست دوم درآمد «سنجش خرد ناب» ایمانوئل کانت رجوع شود!).

^{۳۶} اصطلاحی در «نشانه‌شناسی» رولان بارت (رابطه‌ی نوع اول میان نوشتار و تصویر) و نیز «اقتصاد شناختی-رفتاری» (لنگر انداختن یا شرطی‌سازی بمتابه‌ی خطای تکیه‌گاه ذهنی)

^{۳۷} اصطلاحی در علوم سیاسی، اقتصادی و اجتماعی (بویژه نزد پل پیرسون در کتاب «سیاست در بستر زمان») بمتابه‌ی «وضع محدودگر/تعیین‌کننده‌ی یک انتخاب (اقدام/تصمیم) در انتخاب‌های پسین»

^{۳۸} نزد فرانسویس بیکن

^{۳۹} این‌طور، انتظار/توقعات (از مردم/جامعه) نیز تعدیل می‌شود.

^{۴۰} در سؤال/مسئله چونان باتلاقی گیر می‌کند و نمی‌تواند از آن رها شود و خلاصی یابد.

۱. اقلیت‌های دینی (که چنین حد حجابی در «شریعت» (شاید در این موضوع محرف) شان تعریف و الزام نشده است!)^{۴۱}

۲. آنان که شناسنامه‌ای و بحکم اسلام پدر مسلمان‌اند؛ ولی مسلمان نیستند و حتا آن را آشکار (بدان اذعان و اقرار) می‌کنند (که در این جا بحث بسیار بغرنج و پیچیده‌ی «ارتداد» پیش می‌آید!)

۳. آنان که مسلمان‌اند و خود را مسلمان می‌دانند؛ ولی در حجاب (بویژه حد متعارف میان متشرعه و آنچه فقیهان فتوا داده‌اند) که آیا در دین اسلام هست (وجود دارد)، شبهه دارند بلکه منکرند.

۴. آنان که مسلمان‌اند و خود را مسلمان می‌دانند و باور دارند که این (فتوای مراجع و عرف متشرعه)، حد شرعی حجاب در اسلام است؛ اما «فاسق»‌اند (مسلمان بی‌عمل در این موضوع از سر اهمال یا ...؛ یعنی بدان عمل نمی‌کنند؛ چنان که برخی مسلمان‌اند و غیبت حرام می‌کنند یا دروغ حرام می‌گویند).

۵. آنان که «لابشرط» از این که این حجاب در اسلام واجب است یا نه، رعایت نکردن حجاب الزامی/اکراهی را برای مبارزه با «جمهوری اسلامی» (بمثابه‌ی حکومتی نامشروع (بی‌اصالت یا بی‌کفایت)!) لازم می‌دانند (حجاب برای این‌ها (صرف) یک حکم شرعی نیست بلکه «نماد» و حتا بهانه‌ی اعتراض و بتعبیری «خط مقدم» جبهه‌ی مبارزه است و «طریقت» دارد)^{۴۲}

• این دسته از آن‌جا که «الزام/اکراه حجاب در جمهوری اسلامی بیش از یک حکم جزئی شرعی فقهی است بلکه «نماد»ی سیاسی است^{۴۳} که با «کیان»^{۴۴} جمهوری اسلامی طریقت دارد، بوجود آمده‌اند؛ چنان که گفته می‌شود که اگر جمهوری اسلامی این وضع را تعدیل کند، هم هزینه‌های خودش کاسته می‌شود و هم وضع حجاب/پوشش بهبود می‌یابد.

^{۴۱} درباره‌ی این دسته و نیز دسته‌ی دوم، بطور ویژه باید قاعده‌ی «الکفار مکلفون بالفروع کما أنهم مکلفون بالأصول» (قاعده اشتراک الکفار مع المؤمنین فی التکلیف) که میان متکلمان و فقیهان اختلافی است، پژوهش شود.

^{۴۲} عنوان‌هایی مانند محاربه و بغی در این دسته معنادارست.

^{۴۳} مانند حقوق متعلق به «انرژی هسته‌ای»!

^{۴۴} چنان که پیش‌تر اشاره شد، برخی می‌گویند: «جمهوری اسلامی خود را با حجاب تعریف می‌کند و هویتش را بحجاب

فروکاسته/تقلیل داده است»

۶. آنان که خود را محجبه می‌دانند و این حد شرعی را «افراط» می‌پندارند (بتعبیری سخت‌گیر در حجاب نیستند و رعایت حد شرعی را سخت‌گیری نکوهیده می‌شمارند!) یا (مانند برخی اقوام یا روستاییان و کوچ‌روان) دارای حجاب محلی/بومی هستند.^{۴۵}

۷. آنان که خود ملتزم به حد شرعی حجاب‌اند؛ اما با حجاب اکراهی/الزامی مخالف‌اند. کم‌وکیف هر یک از این دسته‌ها را باید بدرستی شناخت و تدبیری مناسب و سیاستی ویژه برای هر یک متناسب با ویژگی‌هایش اندیشید و گذاشت.

محجبه‌ها بمثابهی مرکز ثقل مداخله‌ها و سیاست‌های پوشش در کشور

درباره‌ی گزینش «سیاست» (سیاست‌گزینی) برای حل یک «مسئله» باید «مرکز ثقل» مداخله را یافت. سیاست‌گذار درباره‌ی حجاب چنان‌که اشاره شد، با دسته‌هایی گوناگون (از مردم) روبروست که می‌تواند درباره‌ی هر یک بتعبیری، «عملیات» کند؛ ولی «گرانگه» آن را باید بجوید؛ یعنی نقطه‌ای که بنحوی توجّهات باید بدان معطوف و برش «تمرکز» شود. بنظر می‌رسد در موضوع حجاب، جا دارد «محجبه‌ها» (بحجاب شرعی) مرکز ثقل باشند. در این‌باره استدلال‌هایی گوناگون می‌توان آورد؛ اما آشکارا، نباید کلیشه‌ی «آنها که هیچ» را بکار برد؛ یعنی گفت: آنها که حجاب‌شان را رعایت می‌کنند، نیازی بهیچ‌گونه مداخله و «اقدام» درباره‌ی ایشان نیست؛ زیرا آنها نیز بطور طبیعی در «معرض» بی‌حجابی بلکه نحوی «جبر اجتماعی» (فشار) بی‌حجابی (بویژه از سوی بی‌حجابان) هستند (تعرض بمحجبه‌ها)؛ بویژه دور نیست که در سیاست‌های بی‌حجابی نیز آنها مرکز ثقل باشند.^{۴۶} (نیازمند بررسی است!)^{۴۷}. درحقیقت، آنها از وجوه گوناگون نیازمند «حمایت» و «تقویت» هستند و حفظ وضع موجود که حداقلی‌ست، در گروی این حمایت و تقویت است. نیز آشکارا، بهترین کسانی که می‌توانند پوشش سالم مناسب بلکه حجاب را «تبلیغ» کنند، محجبه‌ها هستند؛ از این‌رو باید ایشان را در این راستا «توانمند» و

^{۴۵} این نسبیّت درباره‌ی اقوام و مناطق آشکارتر خود را می‌نمایاند.

^{۴۶} زیرا اثرات بی‌حجاب شدن این دسته که ملتزم بحجاب شرعی هستند، در بی‌حجابی جامعه بسیار زیادست.

^{۴۷} باید دانست بی‌حجابی/بدپوششی امروز در کشور دو گونه است: ۱. طبیعی و ۲. صناعی/مصنوعی که نخستین روندیست غریزی و جهانی (مبتنی بر افزایش روابط و تعاملات جهانی و بویژه فراوانی رسانه‌ها از حوالی «مشروطه» بدین سو) و دومی مبتنی بر سیاست‌های دشمنان ایران و سیاست‌های ناکارآمد و ناکارای (بلکه نادرست) داخلی است؛ پس «شدت» بی‌حجابی را می‌توان فی‌الجمله، با «تبلیغات» دشمنان اسناد داد؛ ولی اصل آن چنین نیست و این مهم باید در سیاست‌ها ملاحظه شود.

«کارآمد» کرد^{۴۸} که بیش‌تر در گروهی با فرهنگی و فرهیختگی ایشان است، بدان صورت که بتوانند دیگران را با خوی، منش و رفتارشان و هم‌چنین با بدست آوردن «جایگاه/منزلت» برین اجتماعی (که مشروعیت‌بخش است)، پوشش سالم مناسب جذب/دعوت کنند.^{۴۹}

• یکی از سیاست‌های ضروری پوشش/حجاب، «غلبه‌ی کمی و کیفی^{۵۰} باحجابان و ملأیت یافتن ایشان» است؛ بویژه از آن‌رو که بنظر می‌رسد برخی «بی‌حجابی/تبرج»ها در کشور سازمان‌یافته و برنامه‌ریزی‌شده است و شاید «خیابان انقلاب» نمونه‌ای از آن باشد. این دست تبرج/بی‌حجابی‌های برنامه‌ریزی‌شده که گویا برای «قدرت‌نمایی» و نیز «ملأیت» (چشم‌پرکنی) است، نیازمند «تدبیر» و نحوی «مداخله» است. در این باره اقداماتی چند لازم است:

✓ اقدام امنیتی-انتظامی که این افراد بلکه شبکه‌ای که در آن هستند، شناسایی شود.

✓ اقدام سازمان‌یافته‌ی هنرمندانه برای ملأیت حجاب و غلبه‌ی کمی و کیفی بر تبرج

بواقع، بجای برخورد با بی‌حجابان «عادی» در این اوضاع جا دارد نگذاشت ایشان بپندارند که بیش‌ترین و

بهترین‌اند و بر باحجابان غلبه‌ی کمی و کیفی دارند. از چندی پیش، برخی این موضوع را دریافته و در خیابان

انقلاب باحجابان را گردآورده‌اند؛ ولی ناشیانه و ناهنرمندانه چنین کرده‌اند. در این باره رعایت چند نکته

ضروری‌ست:

○ نباید این باحجابان در بازه‌ی سنی میان‌سالگی باشند بلکه باید مناسب خیابان انقلاب

باشند (جوان دانش‌جو یا هنرمند).

○ نباید در دسته‌ها در خیابان بگردند و نشان دهند که با یک‌دیگر آشنایند.

○ نباید تذکر دهند و وارد بحث شوند.

○ بطور کلی، نباید رفتارشان توجه‌برانگیز و حساسیت‌زا باشد.

^{۴۸} بی‌گمان، هر چه «معرفت» این دسته بیش‌تر شود و حجاب را «آگاهانه» تر (و از روی اختیار/رضا) بپذیرند و حجاب برای‌شان «عادت» (سنّتی) یا از روی «تعصب» نباشد، بهتر می‌توانند آن را «تبلیغ» (نیز تبیین/توجیه) کنند.

^{۴۹} بهترین تبلیغ بلکه دعوت، «دعوت فعل/عملی» در برابر قولی‌ست که در اخبار بدان سفارش شده (کونوا دعاء الناس بأعمالکم ولاتکونوا دعاء بالستکم/کونوا دعاء الناس بغير ألسنتکم).

^{۵۰} غلبه‌ی کیفی در «کیفیت» است که همان منزلت/جایگاه اجتماعی مشروعیت‌بخش آنان است که در گروهی موفقیت‌های علمی، هنری، فرهنگی، ورزشی، اقتصادی و ... است.

- نباید پرتکرار در خیابان گشت زنده که شناخته شوند.
- باید آراسته و پیراسته باشند.
- چنین کاری باید داوطلبانه و مسئولیت‌مدارانه باشد و نباید درش امتیازات دنیوی لحاظ شود.

اگر چنین رخ‌دادی تا حدودی «خودجوش» شکل گیرد و وابستگی و رنگ‌وبوی حکومتی نگیرد، بسیار موجه‌تر و کارآمدتر است.

تقدم تعلیم و موعظه بلکه دعوت بر تعزیر و امر بمعروف ونهی از منکر در موضوع پوشش

با توجه با آموزه‌های اسلام گویا دو مقام ۱. تعلیم^{۵۱} و ۲. موعظه/نصیحت (بلکه تذکیر^{۵۲})^{۵۳} بلکه گام «دعوت»^{۵۴} (...یدعون إلى الخیر ویأمرون بالمعروف وینهون عن المنکر) مقدم^{۵۵} بر مقوله‌ی «امر بمعروف و نهی از منکر» اند^{۵۶} و از سوی دیگر، «قلع/حسم» (برکندن/نابودن کردن) ماده‌ی فساد» (حسم/قلع^{۵۷} ماده‌ی الفساد) که در پی بیان می‌شود، گویا اعم از امر بمعروف و نهی از منکر است؛ زیرا جز با امر ونهی نیز امکان تحقق دارد^{۵۸} (طلب بدون علو یا

^{۵۱} دو واژه‌ی معروف و منکر نیز گواه آن‌اند؛ چنان‌که در موضوع «ارتداد» از «ضروری» (دین) بهره می‌رود.

^{۵۲} بعد از واژه‌ی «تذکر» بهره نرفت؛ زیرا از آن در عرف اکنون فارسی‌زبانان در ایران و در این دست موضوعات، امر بمعروف ونهی از منکر متبادر می‌شود.

^{۵۳} این دو را شاید بتوان مقام «جذب و اقناع» نامید؛ زیرا اقناع با تعلیم و جذب با موعظه متناظر است؛ البته، در فن خطابه/بلاغت (ریطوریکا) جذب و اقناع را غرض آن دانسته‌اند و مفسران قرآن نیز «الموعظة الحسنه» (ادع إلى سبیل ربک ... والموعظة الحسنه) را فن خطابه گفته‌اند.

^{۵۴} بررسی چستی دعوت و گونه‌های آن (قولی و فعلی) نیازمند مجالی گسترده است؛ اما یکی از صفات پیامبران علیهم‌السلام در قرآن «داعی» (دعوت‌گر/کننده) است (وداعیا إلى الله یاذنه/یا قومنا أجبوا داعی الله/ومن لا یجب داعی الله) و دو فرقه/مذهب اسماعیلی و زیدی از شیعیان بعکس امامیه/اثنا عشریه که محورش در طول تاریخ تقیه بوده، مبتنی بر دعوت‌اند و جا دارد نظام دعوت این دو بررسی شود.

^{۵۵} هرچند برخی دعوت بخیر را همان امر بمعروف پنداشته‌اند؛ ولی چنین نیست.

^{۵۶} در تقدم موعظه بر امر ونهی «ایسریت» (الایسر فالایسر) آشکارست.

^{۵۷} البته، گفتنی است از واژه‌های «قلع» و «حسم» سختی بذهن می‌رسد.

^{۵۸} بلکه با سیاست‌ها و تدابیری می‌توان از فساد «پیش‌گیری» کرد؛ بدین معنا که زمینه‌های فساد را نابود کرد و البته، بسیاری از این روش‌ها مکلف را «مضطرب» برعایت حجاب/پوشش (مناسب/سالم) می‌کند.

استعلام[ع] ۵۹).^{۶۰} نیز بنظر می‌رسد «تعزیر» جز «امر بمعروف ونهی ازمنکر» است و آن اولاً وبالذات «مجازات» است و ناظر بگذشته و ثانیاً بالعرض «پیش‌گیری» از تکرار و «عبرت» است^{۶۱} و بنابر برائت اصلی/عقلی (قبح العقاب بلا بیان) و شرعی، تعزیر نیز مبتنی بر تعلیم/بیان^{۶۲} (بلکه حتا بنحوی، «اتمام حجت» (معدرة إلى ربکم ولعلمهم یتقون))^{۶۳} است^{۶۴}. درباره‌ی «حجاب الزام/اکراهی»^{۶۵} بلکه فراتر، در مقوله‌ی «پوشش سالم/مناسب» که موضوع تعزیر و امر بمعروف ونهی ازمنکر بر سر زبان‌هاست، باید پرسید: با توجه بتقدم تعلیم و موعظه بلکه دعوت، تعزیر و امر بمعروف ونهی ازمنکر چگونه ممکن است؟!^{۶۶} از سوی دیگر، «تمرکز» بر تعزیر و امر بمعروف ونهی ازمنکر چندان چاره‌ساز نیست و باید بروش‌های دیگر در «قلع/حسم ماده‌ی فساد» اندیشید؛ اما درباره‌ی تعلیم، موعظه و دعوت، بی‌گمان، نهادهای فرهنگی و آموزش و پرورش (آموزش پرورشی یا آموزش-پرورشی)^{۶۷} نقش بنیادین دارند و در این میان، «رسانه‌ی ملی» باید کارآمد شود^{۶۸}.

۵۹ دعوت/استدعا[ع] (التماس، تقاضا و ...)

۶۰ مانند تقویت گروه مرجع‌های باورمند بحجاب/پوشش (سالم/مناسب)؛ زیرا آنان «تحسین و تقبیح» را که پیش‌برنده و بازدارنده (و بنحوی بی‌کلام و «نرم» است) است و با «الگوسازی» پهلو می‌زند، برعهده دارند.

۶۱ هر چند «چشم‌انداز» که چونان آرزوست، می‌تواند «حجاب شرعی» باشد؛ اما اهداف برنامه‌ها نمی‌تواند و نباید آن باشد؛ زیرا بی‌گمان، اهداف بر مبنای امکان و وضع موجود تعیین می‌شود و در آن باید قاعده‌ی «الایسر فالایسر» (امکان) رعایت گردد. شاید بتوان مهم‌ترین هدف را بطور کلی، «بهبود وضع پوشش در کشور» یا بتعبیری، «بهبود سلامت کشور از نظر پوشش» نهاد و آن را که «تشکیک»ی (ذومراتب) و دارای «طیف» است، از نظر کمی و کیفی تعیین و تبیین کرد. بنظر می‌رسد باید «دال مرکزی» را از حجاب پوشش (لباس و ستر) دگرگون کرد.

۶۲ در این باره که علم شرط تکلیف یا شرط تنجز است، اختلاف است؛ ولی در این موضوع تفاوتی ایجاد نمی‌کند.

۶۳ بویژه با وجود شبهات فراوان درباره‌ی «احکام شرعی»

۶۴ در این جا باید از «جهل قصوری» و «جهل تقصیری» نیز سخن راند.

۶۵ گویا حجاب (حد شرعی) از «احکام تأسیسی» اسلام است؛ از این رو نباید آن را با عفاف، صدق/راست‌گویی، امانت‌داری، وفای بعهده و ... سنجد (قیاس کرد).

۶۶ این شیوه‌ی پرسش بسیار پر معنا را «کانتی» گویند (علم ریاضی/طبیعی محض چگونه ممکن است!؟) که درحقیقت، پرسش از شروط امکان است.

۶۷ بویژه مساجد و مدارس علمیه

۶۸ پیش از این مهم و نیز با آن، باید مشروعیت و مخاطب بیابد.

«نصح» بمنابهی تکلیف بنیادین حکومت و ضرورت (سیاست بایسته‌ی) «اظهار» آن

«نصح» کلیدواژه‌ای است قرآنی (قاسمها اینی لکما لمن الناصحین^{۶۹}) که لغویان آن را «خلوص» در برابر «غش» معنا کرده‌اند.^{۷۰} (هو الخلوص من الغش فهو یقابل الغش)^{۷۱} و در فارسی «نیک خواستن/نیک خواهی (دل‌سوزانه)» (إرادة الخیر/خیر خواهی)^{۷۲} را برابرش نهاده و «پند/اندرز دادن» را که از نمونه‌های (مصادیق) آشکار و پرتکرار آن است^{۷۳}، بسیار برایش بکار برده‌اند.

برپایه‌ی اخبار، بنیاد رابطه‌ی (ترابط/حقوق متقابل) حکومت و مردم (و بتعبیری، دولت و ملت)^{۷۴} «تناصح/مناصحه» (نصح دوسویه) است (أیها الناس إن لی علیکم حقا ولکم علی حق فأما حقکم علی فالنصیحة لکم ... وأما حقی علیکم ... النصیحة فی المشهد والمغیب (نهج البلاغه)/النصیحة لأئمة المسلمین) و البته، اساس دین نصح است ([إن] الدین النصیحة^{۷۵})^{۷۶}؛ چنان که اخبار بر افضلیت (علیکم بالنصح لله فی خلقه فلن تلقاه بعمل أفضل منه) و احبیت (أحب عبادة عبدی إلى النصیحة) نصیحت کم نیست و تناصح باید میان همه‌ی مسلمانان باشد («النصح لكل مسلم» و «من لم یصبح ویمس ناصحا ... لعامة المسلمین فلیس منهم»)^{۷۷} و نصح دلیل (واسطه در اثبات) یا علت (واسطه در ثبوت) «سرمایه‌ی اجتماعی» است.^{۷۸}

^{۶۹} دقت شود که شیطان/ابلیس نیز برای «جذب» (و جلب نظر) حضرت آدم علی نبینا وآله وعلیه السلام و حوا خود را با سوگند/قسم «ناصح» می‌شناساند.

^{۷۰} ابن فارس می‌گوید: «النون والصاد والحاء أصل یدل علی ملاءمة بین شیئین وإصلاح لهما» که نکاتی بسیار بویژه درباره‌ی «سرمایه‌ی اجتماعی» دربر دارد.

^{۷۱} «عمل علی مبنی الصدق والخلوص من دون خلط وغش» (مصطفوی)

^{۷۲} یا بتعبیری، «صلاح خواهی» (إن أرید إلا الإصلاح ما استطعت)

^{۷۳} باید دانست که در برخی اخبار نصیحت در برابر عداوت/دشمنی بکار رفته است (ومن العداوة إلى النصیحة)؛ یعنی «دوستی» از لوازم یا ملازمات یا ملزومات نصح است.

^{۷۴} آشکارا، دانش «حقوق عمومی» عهده‌دار بحث از این رابطه است.

^{۷۵} در جوامع روایی اهل سنت از رسول الله صلوات الله علیه وآله بازگو شده؛ ولی عالمان شیعه از آن بهره برده‌اند.

^{۷۶} جا دارد با «هل الدین إلا الحب [والبغض]» که در جوامع روایی شیعه آمده، سنجیده و بررسی شود.

^{۷۷} «... أهم موضوع لبناء المجتمع الإسلامی الأمثل ألا وهی النصیحة ...» و «... النصیحة التي هی الرکن الأساسی للشخصیة

الإسلامیة فی بناء المجتمع الإسلامی» (کاشف الغطاء)

^{۷۸} سخن درازست و در این وجیزه نگنجد و در اخبار معصومان علیهم السلام نکات در این باره بسیارست؛ چنان که از رسول الله

صلی الله علیه وآله در صحیفه‌ی الرضا علیه السلام چنین آمده: «رأس العقل بعد الدین التودد إلى الناس واصطناع الخیر إلى کل بر وفاجر»

یکی از ارکان سیره‌ی رسول الله صلوات الله علیه «نصح» است؛ چنان‌که «لأستلکم علیه اجرا/من أجر» آن را می‌رساند. در قرآن وضع نصح ایشان در آیاتی چند بخوبی بیان شده است:

۱. طه ما أنزلنا علیک القرآن لتشقی
۲. لعلک باخع نفسک أن لا یكونوا مؤمنین/فلعلک باخع نفسک إن لم یؤمنوا بهذا الحدیث أسفا
۳. عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم
۴. خذ العفو وأمر بالعرف
۵. فبما رحمۃ من الله لنت لهم ... فاعف عنهم واستغفر لهم/واستغفر لهم الرسول/واستغفر لذنبک وللمؤمنین والمؤمنات

۶. یتلوا علیهم آیاته ویزکیهم ویعلمهم الكتاب والحکمه

نیز در قرآن پیامبران الهی در خطاب ب مردم خود را «ناصح» شناسانده (معرفی کرده) و خوانده‌اند (أبلغکم رسالات ربی وأنا لکم ناصح أمين) و بر «نصح/خیرخواهی» شان برای مردم «تأکید» کرده‌اند:

۱. وقال یا قوم لقد أبلغتکم رسالات/رسالة ربی ونصحت لکم
 ۲. ولا ینفعکم نصحی إن أردت أن أنصح لکم
- و در قرآن این نصح بانحای گوناگون در آیاتی چون «استغفر لهم أو لاتستغفر لهم»^{۷۹}، «ولاتخاطبنی فی الذین ظلموا» و «ولاتکن کصاحب الحوت» و نیز «هؤلاء بناتی ...» روشن است و بویژه در عبارت پربسامد «یا قوم (یا قومنا)^{۸۰}» (إلی ثمود/عاد/مدین أخاصم ...) دیده می‌شود.
- آشکارا، حکومت (اسلامی) باید ۱. (بطور همه‌جانبه)، خیرخواه مردم باشد و ۲. خیرخواهی اش را (بتمامه)، «ظاهر» (و چشم و دل‌ها را با آن پر) کند (agenda setting در رسانه)^{۸۱}؛ بدین معنا که مردم این خیرخواهی را

(خیرخواهی و خیرسازی برای نیکان و بدان) و نیز در فقه الرضا آمده: «اصطنع المعروف/الخیر إلی أهله وإلی غیر أهله فإن لم یکن من أهله فکن أنت من أهله»

^{۷۹} ولاتصل علی أحد منهم مات أبدا ولاتقم علی قبره

^{۸۰} «یا قومنا أجببوا داعی الله وآمنوا به یغفر لکم من ذنوبکم ویجرکم من عذاب ألیم» که دسته‌ای از جن می‌گویند.

^{۸۱} البته، نباید مانند «منت‌گذاری» باشد و باید تکلیف/وظیفه بودن را القا کند.

(بطور کامل)، دریابند و (با تمام وجود)، «حس/احساس» کنند که حکومت خیرخواه آنان است^{۸۲}. این دو هم تکلیف/وظیفه‌ی حکومت (در نسبت مردم) و هم «ضامن بقا»ی آن است^{۸۳}.

بایستگی رفق و مدارا بمثابه‌ی نمونه‌های برین نصح در جامعه

بی‌گمان، در جامعه‌ای که هر روز «متکثر» تر و «متنوع» تر می‌شود، بیش از هر چیز باید بدنبال «رفق» (در برابر «خرق» و «عنف» که از «جنود العقل» است: «والرفق وضده الخرق») رفت و در جستجوی «مدارا» (مداراة الناس!) که آن نیز از جنود عقل است: «والمداراة وضدها المكاشفة» و «رأس العقل بعد الإیمان بالله مداراة الناس» و بویژه در برابر «مماراة/ت» (ستیزه) بکار می‌رود و گوناگون از «مداهنه»: ودوا لو تدهن فیدهنون» است!) بود (مداراة الناس نصف الإیمان والرفق بهم نصف العیش) و حکومت (اسلامی) باید خود الگوی رفق و مدارا (نحوی «مردم‌داری») بمثابه‌ی نصح باشد و «فرهنگ» این دو را در جامعه پدید آورد و مردم را آراسته (مُحَلًّا/محلّی) بدان دو خوی/خلق کرد؛ زیرا مدارا (در فارسی: رواداری، سازش/سازگاری، نرم‌خویی، آسان‌گیری، آشتی، بردباری، هم‌زیستی و .../تسامح و تساهل!) بتقریب، بمعنای

۱. «تحمل صبورانه‌ی غیر/مخالف» (شاید «مصابرة: وصابروا») و

۲. «رعایت و ملاحظه‌ی غیر/مخالف» بلکه

۳. «تعامل منصفانه (بلکه «برآنه‌ی مقسطانه» (... أن تبروهم وتقسطوا إليهم) و حتا مصلحانه (... أن تبروا وتتقوا و تصلحوا بین الناس)) با غیر/مخالف»،

۴. «درء سیئه/بدی با حسنه/نیکی (ویدرءون بالحسنه السيئه) یا دفع سیئه با آنچه احسن/نیکوترین است (ادفع بالثی هی أحسن السيئه)»

۵. و ...

است که آیاتی فراوان بدان می‌اشارد و «اخبار»ی بسیار درباره‌اش هست؛ چنان‌که بابی از برخی کتاب‌های روایی را دربر می‌گیرد و برخی چون «ابن أبی الدنيا» (۲۸۱ ق) نیز کتابی مستقل با عنوان «مداراة الناس» نگاشته و

^{۸۲} شاید «جهاد تبیین» که اولیای جامعه بر آن تأکید دارند، دربرگیرنده‌ی این مهم نیز باشد.

^{۸۳} در این باره جا دارد از «اخلاق حکومت/حکمرانی» سخن گفت. پیش‌تر ناواردی برای رسیدن بمقاصدی، بخبر مشهور و لطیف «إنی بعثت لأتمم مکارم الأخلاق» تاخت؛ ولی توجه نکرد که این خبر مکارم اخلاق حاکم/حکومت را نیز دربر دارد.

این دست اخبار را درش گرد آورده‌اند و در متن‌های ادبی (نظم و نثر) و اخلاقی فارسی و تازی فراوان از آن سخن رفته است.

بویژه پس از مواجهه با «تجدد» (در غرب نیز پس از دین‌پیرایی و نوزایی «تولرانس» (tolerance) از موضوعات محوری و بنیادین بوده!) و نیز آسانی «رفت و آمد» با دیگران (شرق و غرب) و سپس برجستگی «رسانه» و پررنگی «شبکه‌های مجازی اجتماعی» جامعه‌ی ما بیش از پیش دچار «تکثر/تنوع» شده^{۸۴} که این مهم ضرورت دمیدن روح رفق و مدارا در جامعه را دوچندان کرده است. بقطع، این روح، «ایلاف/هم‌بستگی» (لایلاف قریش) و «تألیف/پیوستگی و سازواری» (والمؤلفه قلبه‌هم) میان مردم را (بویژه با تکثیر و تقویت نقاط «وحدت/اتحاد» در جامعه!) در پی دارد و «سرمایه‌ی اجتماعی» را که در گروهی «سلامت روابط عادی مردم عادی» است، می‌افزاید. گفتنی است که «خشونت (ناموجه)» فی‌الجمله، پیامد کم/نبود «مدارا» است.

آشنایان با کلام، فقه و تاریخ شیعه می‌دانند که «تقیه» (و نیز «بداء»!) در جهان تشیع محورست^{۸۵} (التقیه [من] دینی و دین آبائی ولا ایمان لمن لا تقیه له) و آن دو گونه‌ی

۱. خوفی^{۸۶} و

۲. مداراتی/تحیبی^{۸۷}

دارد. دومی از این‌ها که احب، افضل و احسن عبادات است (والله ما عبد بشيء أحب إليه من «الخباء»!)، بی‌گمان، نمونه‌ی والا و برین نصیح است.

^{۸۴} دقت شود که هرچند گویا «تکثر» (و تنوع) ناموس و سنت خداست (ولایزالون مختلفین إلا من رحم ربک ولذلك خلقهم/قد خلقکم أطوارا/وکذلک جعلنا لکل نبی عدوا «تفاضل الناس» در حکمت))؛ ولی برخی تکثرها (پاره‌پاره شدن و کاهش سرمایه‌ی اجتماعی) عذاب الهی است که باید بدان متوجه/ملتفت بود و از آن پیش‌گیری/دفع و در صورت ابتلا آن را چاره/رفع کرد (... أو یلبسکم شیعا ویذیق بعضکم بأس بعض).

^{۸۵} چنان‌که فخررازی در کتاب خواندنی‌المحصل از سلیمان بن جریر زیدی حکایت می‌کند: «إن أئمة الرافضة وضعوا مقالاتین لشیعتهم لایظفر معهما أحد علیهم: الأولى القول بالبداء... والثانیة التقیه» و خواجه نصیر در کتاب مستطاب نقد‌المحصل بدین سخن می‌پردازد و میرداماد در رساله‌ی پرماهی نبراس الضیاء درباره‌ی بداء این سخن را بازگو و بررسی می‌کند.

^{۸۶} این گونه مشهورست و متبادر بذهن می‌شود.

^{۸۷} شاید بتوان این گونه را از جوهری بنخستین بازگرداند که نیازمند بررسی است.

احساس نصح زمینه‌ساز کاهش اختیاری بدپوششی و مشروعیت‌بخش مقابله‌ی سخت با آن

با توجه بدان‌چه اجمالی تبیین شد، در موضوع «سلامت جامعه از نظر پوشش» مردم جامعه باید

۱. نصح حکومت را بطور کلی و

۲. نصح آن را درباره‌ی سلامت جامعه در پوشش

حس کنند. در ظرف احساس این نصح است که ۱. کاهش اختیاری بدپوششی محتمل است (بلکه مردم رعایت پوشش سالم مناسب را بعنوان «هنجار حقوقی» تمکین می‌کنند) و ۲. مقابله‌ی نرم و بویژه سخت (بکار بردن «خشونت» بقدر ضرورت) با بدپوششی ممکن و مشروع است و ضروری تلقی می‌شود و جلوه می‌کند (یعنی اعمال خشونت مناسب متناسب از طرف مردم پذیرفته می‌شود).

رفق و مدارا زمینه‌ساز تربیت جامعه و فرهنگ‌سازی درباره‌ی پوشش سالم مناسب

صرف نظر از آن‌که «تأدیب» بمعنای «نهادینه‌سازی اصل محدودیت آزادی» (لایتنها نبودن آزادی) مقدم بر تربیت و مقدمه‌ی آن است که باید از خردسالی انجام شود، بی‌گمان، تربیت در زمینه‌ی جمال و جلال یا انس و هیبت و در پیش‌خوف و رجا و قبض و بسط شدنی ست؛ چنان‌که هدایت دو ابزار انداز و تبشیر دارد و هرچند در قرآن انداز گاه بتنهایی آمده (إنما أنت منذر ولكل قوم هاد/قل إنما أنا منذر/وعجبوا أن جئهم منذر منهم) یا تقدم یافته (إن أنا إلا نذیر وبشیر/إنی لکم منه نذیر وبشیر)؛ ولی در تحقق هدایت این هر دو لازم‌اند (رسلا مبشرین ومنذرین/وما أرسلناک إلا کافه للناس بشیرا ونذیرا/إن أنا إلا نذیر وبشیر/ما جاءنا من بشیر ولا نذیر)؛ اما مبتنی بر مقتضیات (و شرایط و موانع) و وضع/حال مخاطب، یکی بر دیگری «غلبه» می‌کند. بنظر می‌رسد تربیت مردم یک جامعه نیازمند ظرف/زمینه‌ی رفق و مداراست؛ زیرا «دعوت» (برهان/حکمت، موعظه/خطابه و جدال احسن)^{۸۸} (أدع إلی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنه و جادلهم بالتی هی أحسن)) و «محتاجه» که بنیاد تربیت است، بی‌آن شدنی نیست (إننا أو إیاکم لعلی هدی أو فی ضلال مبین).

در موضوع بدپوششی نیز باید جامعه را «تربیت» کرد؛ از این‌رو زمینه‌ی رفق و مدارا ضروری ست. در این‌باره

جامعه‌ی بدپوششان را می‌توان بسه دسته‌ی عمده تقسیم کرد:^{۸۹}

۱. آنان که فقط بدپوشش‌اند.

^{۸۸} صنعت جدل با مقدمات مقبول معقول (صادق/صحیح)

^{۸۹} بنظر می‌رسد این دسته‌بندی را در لایحه‌ی حجاب و عفاف نیز بتوان سراغ گرفت.

- برخی‌شان دچار بدپوششی «شدید» و افراطی‌اند.^{۹۰}
 - ۲. آنان که بدپوششی را عالماعمدا (بقصد)، تبلیغ می‌کنند^{۹۱} (و علیه ستر/حجاب شرعی تبلیغ می‌نمایند) و بتعبیری، «محارب» یا «مفسد فی الأرض»^{۹۲} اند یا عنوان «اشاعه‌ی فحشا» بر آن‌ها صدق می‌کند (إن الذین یحبون أن تشیع الفاحشه).
 - که برخی‌شان گرفتار «بغی» هستند و با دشمنان «تبانی» (مأمورند و بتعبیری، مزدور) کرده‌اند.
 - که برخی‌شان «متعرض» محجبه‌ها می‌شوند و ایشان را «هتک حرمت» می‌کنند.
 - ۳. آنان که بر بدپوششی اعانت/معاونت می‌کنند (آن را اعداد و امداد می‌نمایند).
 - یکی از قواعد بنیادین اجتماعی-تمدنی فقهی «حرمة الإعانة علی الإثم» یا «حرمة المعاونة علی الإثم»^{۹۳} است^{۹۴} که فقیهان در دو مقام ۱. ثبوت و ۲. اثبات درباره‌ی آن سخن گفته‌اند^{۹۵} و بنظر می‌رسد این قاعده با قاعده‌ی «حسم/قلع مادة الفساد» مرتبط است^{۹۶}؛^{۹۷} بدین معنا که گویا «اعانت» (مقدمه‌چینی/تقدیم یا بتعبیری، تمهید و توطئه) در برابر «مشارکت» بنحوی زمینه‌ساز و ماده‌ی فساد است. یکی از مسئله‌های مهم درباره‌ی این قاعده آن است که آیا اعانت عنوانی قصدی‌ست؛ یعنی قصد تحقق اثم/حرام تحقق‌بخش (محقق) اعانت‌براثم است و بتعبیری، صدق
-
- ^{۹۰} باید از دو هنجار ۱. اجتماعی و ۲. حقوقی سخن گفت. «هنجار حقوقی» (حجاب شرعی اسلامی) مبتنی بر قانون است و «هنجار اجتماعی» آن‌چه در جامعه متعارف و معمول شده، است.
- ^{۹۱} آشکارا، صرف بدپوششی نیز می‌تواند مبلغ آن باشد؛ ولی آن‌چه نیازمند مواجهه‌ی شدید است، تبلیغ از روی علم و عمد است.
- ^{۹۲} در دو عنوان (و عنوان بغی) بحث‌های گسترده و ژرف فقهی دارد.
- ^{۹۳} در این‌که آیا این عنوان که کسانی مانند احمد نراقی در عوائد الأيام آن را بکار برده‌اند، سزاوارست یا نه، فراوان می‌توان سخن گفت؛ ولی گفتنی‌ست که در متن‌های کهن فقهی این قاعده «حرمة معونة الظالمین» نام داشته است.
- ^{۹۴} در قرآن نهی «ولاتعاونوا علی الإثم والعدوان» آمده که در این‌که می‌تواند مستند این قاعده باشد یا نه، میان فقیهان اختلاف است.
- ^{۹۵} درباره‌ی این حرمت میان فقیهان اختلاف است.
- ^{۹۶} نیز با قواعد تسبیب و اتلاف ارتباط دارد.
- ^{۹۷} شاید کسی گوناگونی این دو قاعده را چنین بداند که ماده در قاعده‌ی حسم از مقوله‌ی عمل نیست؛ ولی اعانه/معاونت عمل است که نیازمند بررسی‌ست.

عنوان اعانت‌براثم مبتنی/متوقف بر آن قصد است^{۹۸} که آشکارا، اگر قصدی باشد، مسئله‌ی دشوار چگونگی «کشف/تشخیص» قصد (مقام اثبات) میان می‌آید. بنظر می‌رسد صدق عنوان اعانت‌براثم یا مبتنی بر قصد بر تحقق اثم است^{۹۹} (که تشخیص مبتنی بر مظهر قصد است) یا مبتنی بر علم (بلکه ظن متراکم یا طمئینه‌ی عقلایی) ب«احتمال معتابه» تحقق اثم است یا مبتنی بر قرب و بنحوی اتحاد عرفی آن عمل با اثم است.

- برای نمونه، تولیدکنندگان، توزیع‌گران و واردسازان (بنحو مهمله) پوشیدنی‌های ناسالم یا نامناسب معین/معاون بدپوششی هستند که باید با آنان مواجهه‌ی مناسب و مؤثر داشت. این رفق و مدارا که با «حسن ظن» همراه است، برای دسته‌ی نخست و شاید برخی از سوم است^{۱۰۰}؛ ولی با دسته‌ی دوم باید با «سوءظن» (نگاه امنیتی-انتظامی که «حزم» است)^{۱۰۱} و رعایت «الایسر فالایسر» و «الضرورات تتقدر بقدرها»، عزیزانه (أعزة علی الکافرین) و شدیدانه (أشداء علی الکفار) مواجه شد.^{۱۰۲}

ضرورت رعایت اعتدال (حد وسط) و پرهیز از تفریط عادی شدن و افراط اضطراب

بسیار شنیده می‌شود که مردم و مسئولان می‌گویند که نباید گذاشت وضع بدپوشش و بی‌حجابی «عادی» شود و بتعبیری، آنان در کارشان «اطمینان/طمئینه» داشته باشند و از سوی دیگر، برخی راهبردهایی «اضطراب» افکن و تنش‌زا در جامعه را برای این وضع پیش می‌نهند که برای جامعه بسیار زیان‌بارست. بی‌گمان، عادی شدن که پیامد تفریط است و اضطراب^{۱۰۳} که نتیجه‌ی افراط، «الیمین والشمال» اند که «مضلة» است و باید اعتدال (الطریق الوسطی) یافت و داشت که «هی الجادة» است. شناخت این صراط مستقیم و حرکت حنیفانه

^{۹۸} جای بررسی است که قصد جزو عنوان یا شرط تحقق عنوان است.

^{۹۹} برخی گفته‌اند که اگر اثم محقق نشود، «تجری» است و نیز شاید بتوان از «إنما یجمع الناس الرضا والسخط/الراضی بفعل قوم کالداخل فیهم» و نیز از «إن الذین یحبون أن تشیع الفاحشة فی الذین آمنوا لهم عذاب ألیم فی الدنیا والآخرة» چنین بهره برد که صرف رضا بتحقق اثم یا حب بدان (حتا اگر قصدی نباشد) حرام است.

^{۱۰۰} اگر «حسن ظن» و «رفق و مدارا» با این دسته انجام نپذیرد، تنها زمینه‌های تربیت و فرهنگ‌سازی بوجود نمی‌آید، باید در انتظار پیوستن آن‌ها بدسته‌ی دوم و سوم بود.

^{۱۰۱} و مداخلات حقوقی-قضائی

^{۱۰۲} دو گام «ولیجدوا فیکم غلظة/وأعدو لهم ما استطعتم من قوة» و سپس «واغلظ علیهم» باید ملاحظه شود.

^{۱۰۳} اضطراب در جامعه زمینه‌های رشد و شکوفایی را نابود می‌کند و آن را جامعه را بتدریج بانحطاط می‌کشاند.

(در برابر جنیفانه) در آن، دشوارست. نیز باید از قرار دادن مردم «در برابر هم»^{۱۰۴} و تنش/ناآرامی و درگیری میان‌شان که نحوی «تفرقه» (تکه‌پارگی) است، پرهیز کرد که زیانش بسیار و بویژه در کاهش «سرمایه‌ی اجتماعی» در جامعه و نابودی «وحدت ملی»^{۱۰۵} آشکار است/می‌شود.

برای دست یافتن بدین اعتدال پیش از هر چیز باید ۱. این روی کرد را برهانی (تبیین) و خطابی (با غرض جذب و اقناع) رواج داد و ۲. برایش «ادیات»ی تأسیس بلکه درباره‌اش «نظریه‌پردازی» کرد (دکترین و فراسیاست) و سپس ۳. در این باره «مطالعات راهبردی» نمود و نقشه‌ی سیاست‌پژوهانه‌ی آن را کشید (رسم کرد) و ۴. با «کلان‌برنامه»ای مناسب مبتنی بر «نهادنگاشت» این حوزه رسید و «تقسیم کار نهادی» کرد. این فرایند/روند شاید مستلزم بنیادنه‌ی ستادی فراقوه‌ای باشد^{۱۰۶} که جا دارد منحصر در این موضوع نباشد؛ زیرا باید تا می‌شود از «ویژه‌سازی» پوشش/حجاب کاست^{۱۰۷} و شاید بتوان این ستاد را «ستاد مبارزه با مفاسد فرهنگی-اجتماعی»^{۱۰۸} نامید که البته، بهترست نامی مناسب‌تر بدان داد.

ضرورت حسم/قلع ماده/زمینه‌های فساد در جامعه

یکی از قاعده‌های بنیادین فقهی که در ابواب گوناگون فقه تصریحی یا تلویحی بدان استناد شده و بویژه در «حکم‌رانی» (و احکام حکومتی) و «نظام تدبیرگان» جایگاهی برین دارد (گفتنی است که این قاعده بنحوی، عنوان/حکم ثانوی ساز است) و شایسته است موشکافانه و بطور تفصیلی، تبیین شود (بطور مستقل و نیز در بحث مقدمه الواجب/الحرام در اصول فقه)، قاعده‌ی «حسم/الحسم» است که منطقی «دفع (پیش‌گیری از) فساد/مفسده» است و با تعبیری مانند «وجوب حسم ماده الفساد (والتزاع)» و «وجوب قلع ماده الفساد» (وجوب دفع المنکر)^{۱۰۹}

^{۱۰۴} برای نمونه، گاهی این مردم زن و شوهرند و گاهی پدر و دختر که تنش میان‌شان نهاد خانواده را دچار آشوب و گرفتار سستی می‌کند که برای جامعه مخاطره‌آمیز و زیان‌بار است. درست است که قرآن می‌فرماید: «وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا» و «قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا»؛ ولی این دو باید با «سیاست/تدبیر» رخ دهد و نباید چنان باشد که برای رفع آسیبی، نهاد خانواده را دچار آسیب‌های دیگر کند.

^{۱۰۵} حفظ وحدت ملی برای حفظ نظام جامعه ضروری است.

^{۱۰۶} که کار نظارت را نیز برعهده داشته باشد.

^{۱۰۷} ویژه‌سازی حجاب/پوشش حساسیت‌ها بدان را بسیار می‌افزاید و باید از افزایش این حساسیت‌ها جلوگیری کرد.

^{۱۰۸} بسنجید با «ستاد مبارزه با مفاسد اقتصادی»

^{۱۰۹} در موضوع لزوم پیش‌گیری از جرم بدین قاعده استناد می‌شود.

در کتاب‌های فقهی شیعه بیان می‌شود و با «سد الذرائع» در میان اهل سنت با وجود تفاوت‌هایی گوناگون، از جوهی، سنجش‌پذیر است. صرف‌نظر از بحث‌های دقیق و تخصصی فقهی درباره‌ی این قاعده، می‌توان از آن چنین الهام گرفت که «باید تا آن‌جا که می‌شود»،^{۱۱۰} زمینه‌های فساد را نابود کرد» و شاید کسی پرسد: این حسم و قلع سلبی است یا وجه/وجوه ایجابی نیز دارد؟! باید گفت که قلع/حسم بنظر [و در ظاهر] اقدامی سلبی است (نفی/معدوم‌کننده)؛ ولی این سلب «فی‌الجمله»، مستلزم اقدام/اقداماتی ایجابی است (شاید بتوان گفت که یک اقدام هم جهت سلبی و هم وجه ایجابی دارد که نیازمند بررسی است)؛ اما بطور کلی، پیش‌گیری از (دفع) فساد لابشرط از اقدام سلبی یا ایجابی است بلکه بنحوی «احجام/ترک» را نیز دربر دارد.^{۱۱۱}

ضرورت تحصیل شروط امر بمعروف و نهی از منکر در موضوع پوشش

«امر بمعروف و نهی از منکر» که پیش از «وجوب (کفایی) شرعی»، «حُسن عقلانی» دارد، هم‌راه و در منظومه/شبکه‌ی «تولی و تبری» و «جهاد»، نزد شیعه از «فروع دین» است^{۱۱۲} و نزد برخی از معتزله و زیدیه از «اصول پنج‌گانه» (ی دین) بشمار می‌آید که «امامت» بعنوان شرطی ضروری، ذیلش بیان می‌شود (شرح الأصول الخمسة)^{۱۱۳}. هرچند برخی (شاید) بنا درست، عنوان امر بمعروف و نهی از منکر را مشیر به «قلع ماده‌ی فساد» می‌دانند و برای امر و نهی موضوعیتی باور ندارند (قائل نیستند)،^{۱۱۴} تحقق عقلانی امر و نهی که هرچند بعث‌وزجراند؛ ولی بسیاری آن دو را «طلب» می‌پندارند، متوقف بر «علو» (اجتماعی) آمر (نسبت بمأمور) است (بزبان علوم سیاسی «مشروعیت» (صلاحیت امر و نهی))؛ یعنی «طلب عالی از دانی» (در برابر استدعا [ء] و التماس) و نیز مبتنی بر «استعلاء [ء] است؛ بدین معنا که با «اظهار علو (در قول یا فعل (مانند «رموز چهره»))» واقع می‌شود؛ از این رو، هیچ مرتبه‌ای از امر بمعروف و نهی از منکر در نظام «الایسر فالایسر» قلبی نیست؛ زیرا امر و نهی مظهر می‌خواهد) بلکه

^{۱۱۰} این شدن هم تکوینی و هم تشریحی است؛ یعنی محدودیت‌های شرعی را باید رعایت کرد.

^{۱۱۱} یعنی اقدامی انجام نشود که زمینه‌ساز فساد شود یا بتعبیری، اقدام زمینه‌ساز فساد باید ترک شود.

^{۱۱۲} باید دانست که دسته‌بندی مشهور دهگانه‌ی فروع دین متأخر بلکه معاصر است؛ البته، در کتاب‌های فقهی شیعه باب/کتاب

«امر بمعروف و نهی از منکر» آمده است.

^{۱۱۳} گفتنی است بسیاری، حکومت را شرط (لازم) امر بمعروف و نهی از منکر می‌دانند و یکی از شئون امامت (ریاسته عامه فی امور الدین والدنیا) را حکومت می‌شمارند و نیز برخی، «تحصیل» حکومت (مشروع) را از باب شرطیت و بعنوان مقدمه‌ی لازم امر بمعروف و نهی از منکر واجب می‌دانند؛ یعنی امر بمعروف و نهی از منکر مستلزم تحصیل حکومت (قدرت سیاسی) است.

^{۱۱۴} بنظر می‌رسد «حسم/قلع ماده‌ی الفساد» قاعده‌ای جداگانه است.

تولی و تبری قلبی بنحوی شرط (شاید لازم^{۱۱۵}) امر بمعروف و نهی از منکر است^{۱۱۶}. بطور اجمالی، واجب کفایی امر بمعروف و نهی از منکر دو دسته شرط ۱. جواز و ۲. وجوب دارد. «علم» بدین که آن پدیدار معروف یا منکرست^{۱۱۷} و نیز «نبود (شاید نسبی^{۱۱۸}) / کمی مفسده» دو شرط جوازند و واجب بودن آن معروف یا حرام بودن آن منکر^{۱۱۹} و^{۱۲۰} نیز «احتمال (عقلائی) تأثیر» دو شرط وجوب^{۱۲۱} هستند^{۱۲۲}؛ از این رو «من تبعیضیه» (منکم) در آیهی «ولتکن منکم أمة یدعون إلى الخیر ویأمرون بالمعروف وینهون عن المنکر» بکار رفته است^{۱۲۳}. بطور اجمالی، عبارت «ولتکن» (امر غایب) در آیهی یادشده، «وجوب کفایی» امر بمعروف و نهی از منکر را بیان می‌کند که گویا «مستلزم»

^{۱۱۵} این مقوله با «تعبدی» یا «توصلی» بودن امر بمعروف و نهی از منکر مرتبط است؛ یعنی آیا نیت یا «قصد قربت» شرط (تحقق) امر بمعروف و نهی از منکرست یا نه (بلکه موشکافانه‌تر جا دارد پرسید: امر بمعروف و نهی از منکر عنوانی قصدی است یا نه؛ یعنی آیا فرد باید بدان عمل بخاطر معروف بودنش امر کند یا از عملی بابت منکر بودنش نهی نماید؟!)

^{۱۱۶} «قتل» را مرتبه‌ای (آخرین مرتبه) از نهی از منکر گفته‌اند؛ اما شاید کسی بگوید: قتل نهی نیست و «منع» (و بنحوی قلع/حسم مادهی فساد) است. در پاسخ باید گفت که قتل بعنوان مرتبه‌ای از نهی از منکر با قتل در حدود، گوناگون است. در اولی که ناظر بآینده است، مکلف میان ترک منکر و قتل مخیر می‌شود؛ ولی در دومی که معطوف بگذشته است، مکلف بعنوان مجازات منکر حد می‌خورد و تخییری در میان نیست؛ از این رو مرتبه‌ی قتل نیز نهی است.

^{۱۱۷} چه واجب و چه مستحب در معروف و چه حرام و چه مکروه در منکر

^{۱۱۸} «نسبیت» بدین معناست که باید میان مصلحت امر و نهی (که بنحوی تابع مصلحت معروف و مفسده‌ی منکر است) و مفسده‌ی مترتب بر آن «موازنه» کرد و اگر مصلحت «غلبه» (ی معتنا به) نمود، امر و نهی کرد.

^{۱۱۹} در هر صورت، امر بمعروف و نهی از منکر در مستحب و مکروه واجب نیست.

^{۱۲۰} شاید کسی پرسد: در موارد «اختلاف فتوایی» آیا امر بمعروف و نهی از منکر جایز است؟! در پاسخ باید دو عبارت معروف و منکر موشکافانه بررسی شود؛ اما بطور اجمالی باید گفت که گویا معروف موارد اختلافی وجوب و منکر موارد اختلافی حرمت را شامل نمی‌شود (بنحوی، موضوعش «مشهورات» است و بتعبیری، گویا هر واجبی معروف و هر حرامی منکر نیست (چنان که گویا هر معروفی واجب و هر منکری حرام نیست!) و معروف و منکر در «امضائیات» (احکام امضائی در برابر تأسیسات/احکام تأسیسی) بیش‌تر و نیز روشن‌تر است؟!؛ اما شاید گفته شود: درباره‌ی امر بمعروف و نهی از منکر کسی، علم بواجب یا حرام بودن آن پدیدار «برای/بر او»، در جواز امر و نهی بسنده است، بویژه که در ادله‌ی امر بمعروف و نهی از منکر گاه عنوان معروف و منکر نیامده (لولاینهاهم الربانیون والأجبار عن قولهم الإثم وأكلهم السحت/الذین ینهون عن السوء). نیازمند بررسی ژرف و پژوهش موشکافانه است.

^{۱۲۱} در تفاوت «شرط وجوب» و «شرط واجب» می‌توان بحث کرد.

^{۱۲۲} آشکارا، میان علو در شروط عقلائی امر و نهی و مفسده نداشتن و احتمال تأثیر در شروط فقهی امر بمعروف و نهی از منکر نسبتی تأمل‌پذیر است.

^{۱۲۳} دقت شود که این موضوع منافاتی با اخباری که «تواکل» در امر بمعروف و نهی از منکر را مذمت می‌کند، ندارد.

(مقدمه‌ی واجب) تحصیل شروط (عقلانی و فقهی) امر بمعروف و نهی از منکر است و باید پرسید: این شروط چگونه محقق می‌شود؟! و بطور ویژه، آیا ۱. نبود (شاید نسبی) مفسده و ۲. احتمال (عقلانی) تأثیر، «اختیاری» و «تحصیل کردنی/تحصیلی» (در برابر حصولی/تحصیل شدنی) است یا آن که فقط «مقدمات»ی اختیاری دارد (مانند علم و محبت که اختیاری نیستند؛ ولی مقدماتی اختیاری دارند)؟! بنظر می‌رسد دومی ست و شاید بتوان در آغاز و اجمالی گفت: تحقق شروط عقلانی علو و استعلا در حصول آن دو شرط (نبود شاید نسبی مفسده و افزایش احتمال تأثیر) بسیار اساسی و مؤثر است (بطور اجمالی گفتنی ست: اصالت، کفایت و نصیح حکومت تأمین گر علو لازم است)؛ پس باید بطور کلی پرسید: «اکتساب/تحصیل علو (و استعلا) چگونه ممکن است؟! و نیز پرسید: آیا علو (و استعلا) لازم برای امر و نهی درباره‌ی همه‌ی معروف‌ها و منکرها یکی ست یا نه؟! و اگر نیست، علو (و استعلا) در موضوع پوشش چیست^{۱۲۴} و چگونه می‌توان بدان دست یافت؟!^{۱۲۵} نیز در موضوع پوشش بی‌گمان، (حدودی از) «پوشیدگی» (بلکه «حجاب عرفی») معروف و «برهنگی» منکر است؛ ولی باید پرسید: آیا در جامعه‌ی امروزی^{۱۲۶}، رعایت «حد شرعی ستر» (حجاب شرعی) نیز معروف و رعایت نکردن آن منکر است؟!^{۱۲۷} برای پاسخ بدین پرسش، نخست بحث دشوار و بغرنج چیستی/تعریف معروف و منکر ضروری ست^{۱۲۸} و سپس باید تطبیق این تعریف را بر آن حد پژوهید.

^{۱۲۴} برای نمونه، شاید بتوان گفت: صرف مأموریت افراد از سوی نیروی انتظامی برای تحقق شروط امر بمعروف و نهی از منکر در موضوع پوشش کافی نیست بلکه آن مأموران باید ویژگی‌هایی (شخصیت/هویتی، اخلاقی و آدابی و نیز ظاهری (طبیعی و صناعی)) داشته باشند.

^{۱۲۵} چون موضوع/مخاطبان اصلی پوشش/حجاب زنان اند، علو (و استعلا) باید در نسبت آن‌ها بررسی شود.

^{۱۲۶} شاید کسی پرسد: آیا معروف و منکر نسبی ست؟! پاسخ بدین دست پرسش‌ها نیازمند مجال گسترده است.

^{۱۲۷} ضرورت تعلیم و دعوت در این جا آشکار و نمایان می‌شود.

^{۱۲۸} بویژه بررسی نسبت اثم، منکر، سوء و فحشا ضروری ست. درباره‌ی قوم لوط سه تعبیر «تأتون فی نادیکم المنکر»، «أتأتون الفاحشه و أنتم تبصرون» و «أتأتون الفاحشه ما سبقکم بها من أحد من العالمین» (نیز تعبیر «بل أنتم قوم مسرفون»، «رب انصرنی علی القوم المفسدین» و «ومن قبل کانوا يعملون السيئات») آمده است. آشکارا، «ما سبقکم بها من أحد من العالمین» تبیین «منکر» بودن آن است؛ چنان که گویا «وأنتم تبصرون» نیز بر آن دلالت دارد (بررسی «ما لنا فی بناتک من حق» در این باره ضروری ست).

سیاست‌هایی برای کاهش / زدایش زمینه‌های فساد پوششی (بدپوششی) در کشور

بی‌گمان، نبود «پوشش سالم مناسب» (بدپوششی) «فساد» است و باید زمینه‌های این فساد را کاست و زدود که نیازمند اقدامات سلبی و ایجابی (و نیز احجامات است)؛ اما این که کدام اقدامات (و احجامات) در این باره کارا، کارآمد (و در نتیجه ضروری) است، نیازمند بررسی است؛ ولی می‌توان گفت که دو اقدام:

۱. کاهش پوشیدنی‌های ناسالم یا نامناسب در بازار (سلبی)^{۱۲۹}

• بدین نیز باید اندیشید که گرایش بدوخت سفارشی پوشیدنی ناسالم یا نامناسب (در خیاطی) یا دوخت شخصی پوشیدنی ناسالم یا نامناسب افزایش نیابد که البته، ۱. بخاطر دشواری (زمان‌بری و ... و ۲. بیش‌تر بودن هزینه احتمال افزایش گرایش بدان بسیار کم است.

۲. افزایش پوشیدنی‌های سالم مناسب (و نیز جذاب، باکیفیت و با قیمتی مناسب) در بازار (ایجابی)

برای کاهش/زدایش زمینه‌های فساد لازم است و دربارہی این دو اقدام، باید دو مقوله‌ی بنیادین

۱. صنعت مد

• توسعه‌ی مصادیق (تنوع‌بخشی) «حجاب شرعی» بلکه «پوشش (بطور نسبی) سالم مناسب» برای رواج آن‌ها ضروری است و یکی از بزرگ‌ترین «اشتباه»ها در موضوع پوشش/حجاب در کشور این است که «چادر» (سیاه/مشکی سنتی) «نماد» حجاب شد بلکه بنحوی، حجاب «منحصر» در آن و دست‌کم، «منصرف» بدان گشت و با آن که بزرگان مراجع ما آن را صرف «حجاب برتر» (آیت الله خمینی) یا «حجاب پسندیده» (آیت الله بهجت) خوانده‌اند و نه چیزی بیش، برخی «کلثوم‌نه»^{۱۳۰} و آن را «تنها» مصداق حجاب شرعی پنداشته‌اند و در «فقه عوام» (متشرعه) آنان که چادر نداشته‌اند، بی‌حجاب خوانده شده‌اند (بلکه حتا چادرهای دیگر از ملی تا دانش‌جویی نیز نزدشان حجاب دانسته نشده!) که هنوز بقایای این کج‌اندیشی نابخردانه هم‌چنان در جامعه هست. بی‌گمان، «توسعه»ی مصادیق یک مفهوم در «رواج» آن بسیار تأثیرگذار است و تضییق

^{۱۲۹} این مهم نیازمند اقدامات حقوقی-قضائی و انتظامی بلکه امنیتی نیز هست؛ اما وجوه اقتصادی نیز دارد؛ زیرا گرایش بتولید

برخی از پوشش‌های ناسالم یا نامناسب بخاطر رسیدن بسود اقتصادی بیش‌تر با کم شدن مواد اولیه‌ی تولید است.

^{۱۳۰} اشاره برساله‌ی طنزآمیز مرحوم آقاجمال خونساری از علمای برجسته‌ی عهد صفویه و شیوخ اسلام آن عصر با نام «کلثوم‌نه»

درباره‌ی فقه عوام و خرافاتی که بنام دین در میان مردم رایج است.

مصادیقش در کاهش اقبال بدان و ترکش مؤثر^{۱۳۱} و از قضا، درباره‌ی حجاب شرعی چنین وضعی در کشور با نحوی «انحصار» حجاب در یک مصداق (چادر سیاه سنتی) رخ داد و تأکید بزرگان جامعه بویژه «فقیه مبسوط‌الید» بر توجه ویژه با «صنعت مد» در پوشش بنحوی، مقابله با این ذهنیت پرآسیب بود. نیز با توجه بحجاب در کشورهای دیگر اسلامی و مسلمانان در دیگر کشورها و هم‌چنین حجاب تاریخی در ایران بلکه حجاب‌های منطقه‌ای، این انگاره‌ی نابجا نادرستی‌اش بیش‌تر نمایان می‌شود. هرچند فعالیت‌هایی انجام شده؛ ولی با تأخیر فراوان، اکنون بسیار ضروری‌ست که این کج‌اندیشی نابخردانه هر چه زودتر «اصلاح» شود و مصادیق حجاب بلکه «پوشش سالم مناسب (نسبی)» توسعه یابد.

۲. اقتصاد پوشش^{۱۳۲}

را در دستور کار قرار داد.

نیازمند پژوهش/بررسی‌ست^{۱۳۳}؛ ولی شاید بتوان گفت:

۱. افزایش تشکیل موفق خانواده و نیز تقویت روابط مناسب خانوادگی

۲. افزایش اشتغال/مشغولیت (اعم از شغل) مناسب برای مردم

در کاهش زمینه‌های فساد بدپوششی بی‌تأثیر نیست.

با توجه بآموزه‌های اسلام، «حرام‌خواری» (أكل الحرام/خوردن مال حرام^{۱۳۴})^{۱۳۵} که نتیجه‌ی آز (حرص) و افزون‌خواهی (طمع) و در نسل ماندگار است (كسب الحرام یبین فی الذریة)، مادر بت‌ها و کلان‌زمینه‌ساز فسادست (ملئت بطونکم من الحرام) و بدپوششی فی‌الجمله، ریشه در آن دارد. سدافسوس جامعه دچار آن است که بویژه نتیجه‌ی ۱. «تطفیف» (کم‌کاری و کم‌فروشی/پیمایی: ویل للمطففین)، ۲. «ارتشائ» (رشوه‌خواری) و ۳.

^{۱۳۱} از بدترین مغالطات، مغالطه‌ی خلط مفهوم و مصداق است؛ یعنی مفهومی را منحصر در یک مصداق بدانند یا مفهومی را بیک مصداق بکاهند (تقلیل دهند).

^{۱۳۲} بویژه در حمایت از محجبه‌ها که پیش‌تر از آن سخن رفت.

^{۱۳۳} بیش‌تر ادعا می‌شود که بدپوششی بنهاد خانواده آسیب می‌زند و در متن ادعا شده که نهاد خانواده می‌تواند بدپوششی را بکاهد. هر دو مدعا نیازمند بررسی است.

^{۱۳۴} تعبیر لقمه‌ی حرام و حرام‌لقمه (بسنجید با حرام‌زاده/شارکهم فی الأموال والأولاد) در عرف بسیار بکار می‌رود.

^{۱۳۵} اموال حرام و شبهه‌ناک

«ربا [خواری]» (و حرم الربا... فأذنوا بحرب من الله) است. «اعتراض منفعلا نه»^{۱۳۶} و نیز «احساس تبعیض/محرومیت نسبی»^{۱۳۷} (بویژه در نبود «شایستگی‌مداری» (و نظام جزای عادلانه و تقسیم عادلانه‌ی اختیارات/حقوق) و در کل، بدی «فرهنگ کار») و حتا نبود «نظارت» (متقدم، مقارن و متأخر) مناسب بنحستین و دومی می‌انجامد و بانک‌داری متعارف و فرایندهای ناسالم بازار، سومی را دامن می‌زند؛ پس جا دارد برای کاهش زمینه‌های فساد بدپوششی، زمینه‌های حرام‌خواری را کاست بلکه زدود^{۱۳۸}.

سرانجام

هرچند در این نوشتار با اشاره ب برخی مبانی و بیان برخی ملاحظات کوشش شد که سیاست‌هایی کارا پیش‌نهاد شود؛ اما پژوهش ژرف و گسترده در این‌باره بسیار ضروری‌ست و شاید بتوان پرسش بنیادین آن را «چگونه می‌توان وضع پوشش را در ایران کنونی بهبود بخشید؟!» دانست که برای بررسی‌اش باید

۱. جامعه‌ی ایران در موضوع پوشش بطور «تاریخی» بویژه از مشروطه بدین سو مطالعه شود.
۲. نیز جا دارد مطالعات «تطبیقی» با دیگر کشورهای اسلامی و ناسلامی (آمریکا، اروپا و ...) در موضوع پوشش انجام شود.

- پرسش بنیادین در بررسی تاریخی-تطبیقی پوشش در کشورهای دیگر چنین است:

«چگونه با وجود برخی آزادی‌های قانونی درباره‌ی

پوشش، مردم عادی این کشورها در شرایط/اوضاع عادی

(ازمنه و امکان‌های عادی) حدودی از پوشش را «رعایت»

می‌کنند!؟»

درحقیقت، دو گونه محدودیت پوشش هست:

✓ قانونی

✓ عرفی

^{۱۳۶} در برابر «اعتراض فعالانه»

^{۱۳۷} که در قیاس رخ می‌دهد.

^{۱۳۸} بی‌گمان، تربیت و فرهنگ‌سازی از خانواده می‌آغازد و آن در ظرف ۱. حلال (خواری)، ۲. محبت و ۳. دعای خیر باید

انجام پذیرد.

گویا با وجود برخی آزادی‌های قانونی درباره‌ی پوشش، محدودیت‌های عرفی در رعایت

حدودی از پوشش تأثیرگذار است؛ پس می‌توان پرسید:

«بازدارنده‌های مردم عادی در شرایط/اوضاع عادی از

«برهنگی قانونی» و رعایت حدودی از پوشش در این

کشورها چیست؟!»

۳. بطور ویژه جا دارد فعالیت‌های مردمی در موضوع پوشش در ایران دست کم از آغاز حکومت پهلوی

دوم تا امروز بررسی شود.

۴. با گونه‌های هفت‌گانه‌ی دختران و زنان در موضوع پوشش/حجاب در جامعه‌ی ایران گفتگوی ژرف

(مصاحبه‌ی فردی و گروهی باز و نیمه‌ساختاریافته) داشت.

۵. ...

اما ضروری‌ست پیش از همه (در گام نخست)، پیشینه‌ی پژوهشی و گزارشی پوشش/حجاب در ایران

(دست کم اجمالی)، بهم‌راه تاریخ اقدامات-احجامات (فعل و ترک‌های/سیاست‌ها و راهبردها) بطور اعم «دولتی»

(state)^{۱۳۹} بویژه با تأکید بر تبعات/پیامدهای آن‌ها در «ذهنیت» (احساس-ادراک) و عینیت (وضع پوشش) مردم

بطور قیاسی بررسی شود که آشکارا، چنین پژوهشی نیازمند عده‌ای بسیار و عده‌ای فراوان است.

گفتنی‌ست سیاست‌های طرح‌شده در این نوشتار نیازمند تدوین برنامه‌های اجرایی است که در دستور کار

کارگروه فرهنگ عمومی گروه سیاست‌پژوهی اجتماعی و فرهنگی پژوهشکده‌ی حکمت قرار دارد.

^{۱۳۹} در این میان، بررسی قوانین و اسناد بالادستی بسیار ضروری‌ست.